

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

سوره روم، آیه ۲۱

شش گفتار در باب ازدواج و خانواده

ویراست اول-تابستان ۱۳۹۹

ح-ع

ندای پاک فطرت
nedayepakefetrat.ir

فهرست

۵	گفتار اول
۶	انگیزهٔ افراد در ازدواج
۶	اشتباه در انتخاب هدف زندگی، منشأ اختلافات خانوادگی
۸	نقش ازدواج در تربیت و تزکیه نفس
۸	ظهور صفات رذیله بعد از ازدواج
۱۰	توجه به تربیت خود، هنگام مواجهه با مسائل نامطلوب بعد از ازدواج
۱۱	جایگاه مرد و زن در خانواده
۱۱	نقش عقل و عاطفه در مدیریت خانواده
۱۲	مسئولیت حل مشکلات خانواده، بر عهده مرد است
۱۳	تطبیق فرامین امیرالمؤمنین در کشور کوچک خانواده
۱۳	توجه به وظیفه در انتخاب همسر
۱۵	نگاه تربیتی به مشکلات بعد از ازدواج و تسلیم خدا بودن
۱۵	تحقیق قبل از ازدواج و معیارهای انتخاب همسر
۱۶	توجه به عیوب خود، پس از تشکیل زندگی
۱۷	سیر مطالعاتی و توجه به وظایف خود
۱۹	گفتار دوم
۲۰	هماهنگی نظام حقوقی اسلام با نظام خلقت
۲۱	مکمل بودن زن و مرد در زندگی
۲۲	نگاه مسئولانه زن و مرد نسبت به نقش خود در خانواده
۲۳	وابستگی زن و مرد به همدیگر در نظام خانواده
۲۴	نگاه به زن به عنوان امانت الهی
۲۶	گفتار سوم
۲۷	خودبرتربینی زن و مرد، ریشه مشکلات خانوادگی
۲۷	از بین بردن منیتها با توجه به خلقت انسان از خاک
۲۹	حل مشکلات انسانها، با تکیه بر قرآن
۳۰	ازدواج، جبران نقص زن و مرد، و رسیدن به آرامش
۳۰	حقیقت آرامش در ازدواج
۳۱	مودت و رحمت در خانواده
۳۲	درک خلقت خداوندی برای اهل فکر و اندیشه
۳۳	گفتار چهارم
۳۴	ملاک ارزش و فضیلت در خانواده

۳۴	معنای صبر و اهمیت قرآن به آن
۳۵	استعانت از صبر و نماز در مشکلات
۳۶	پاداش بی حساب و نزول ملائکه، به سبب صبر و استقامت
۳۷	شرح صدر، عنایت نور الهی بر قلب انسان
۳۷	شرح صدر و افزایش آستانه تحمل انسان
۳۸	ایجاد شرح صدر، به برکت ارتباط با «رَبِّ»
۳۹	نماز و توجه به پروردگار در مشکلات
۴۰	منشأ اخلاق قرآنی، ذکر و توجه الهی است
۴۲	گفتار پنجم
۴۳	عقاید انسان، حاصل درک او از عالم خلقت است
۴۳	فطرت توحیدی و توان معرفتی انسان
۴۴	دور شدن انسان از فطرت الهی، بر اثر عدم مراقبت
۴۵	نقش پدر و مادر در از بین بردن حس فطرت توحیدی فرزند
۴۵	تفاوت معرفت فطری به خدا با تعبّد به خدای خیالی
۴۶	رسیدن به معرفت و لقای خداوند
۴۷	لقای الهی و شهود آن، با رسیدن به معرفت فطری
۵۰	گفتار ششم
۵۱	معرفت و آگاهی زمینه رسیدن به خشیت الهی
۵۲	معنای عمیق صدقه و تصدّق
۵۳	تصدّق و رحمت ائمه علیهم السلام بر افراد بشر
۵۴	جریان صدقه در زندگی اجتماعی و خانوادگی
۵۵	حقیقت «صوم» و توجه به روزه ذهن از افکار و تخیلات
۵۶	روزه و رعایت حقیقت تقوا ملازمت با اهل صدق



گفتار اول

مسئله ازدواج از جهات مختلف قابل توجه و بررسی است. خداوند متعال از بدو نظام آفرینش هر چیزی را زوج خلق فرموده و به این نکته عنایت دارد و این زوجیت برای خودش مسئله خاصی است. ازدواج از بُعد روانشناسی قابل بحث است؛ که دو نفر با دو وضعیت موجود (با هم ازدواج نمایند) که بحث وسیعی دارد. ازدواج از بُعد مسائل شرعی، اجتماعی و ابعاد دیگر نیز قابل بحث و بررسی است. هرچه انسان به بُعد روحی و ابعاد ازدواج آشناتر و شناختش به آن وسیع تر باشد، به همان مقدار در مدیریت زندگی مؤثر و موفق خواهد بود و هرچه به این ابعاد ناآگاه باشد به همان مقدار در نحوه مدیریت زندگی خود ضعیف و ناتوان می شود.

انگیزه افراد در ازدواج

انگیزه افراد در ازدواج خیلی متفاوت و مختلف است، انگیزه بعضی ها از ازدواج، صرفاً ارضاء شهوت و مسائل جنسی است؛ میزان آگاهی و انگیزه آنها، فراتر از این نیست. انگیزه برخی از ازدواج این است که صاحب زن و فرزند شود. انگیزه بعضی ها این است که چون من نسبت به جامعه مسئولیت دارم و به تنهایی در ایفای نقش اجتماعی خود کم می آورم، می خواهم با تربیت اولادی که به جامعه تحویل می دهم، کمبودهایم را پُر کنم. آرزوهایم را چه در مسائل خانوادگی، چه در مسائل اجتماعی، با یک کانون تربیتی اجتماعی جبران نمایم. انگیزه عده ای این است که نسل من قطع نشود و این اشخاص به نسلشان حساسیت دارند. انگیزه جمعی این است که شریک زندگی داشته باشد تا کار اقتصادی اش نتیجه و ثمری داشته و معنا پیدا کند. انگیزه گروهی این است که من می خواهم در مسائل اجتماعی، سیاسی و اعتقادی خودم یک همراه داشته باشم تا در فعالیت های سنگین اجتماعی، سیاسی و اعتقادی یک همسنگر و همفکر قوی و صمیمی داشته باشم و با هم، مسئولیت هایمان را انجام دهیم. خلاصه انگیزه بعضی ها از ازدواج این است که در زندگی خویش آرامش روانی پیدا کنند و پس از خستگی های روزمره با تشکیل زندگی آرامش تأمین شود. لذا اگر دقت فرمایید هر کس با یک انگیزه ای اقدام به ازدواج می نماید حتی ممکن است در بعضی ها چندین انگیزه با هم جمع شده باشند. اما مهم، آن انگیزه اصلی است که باعث می شود آدمی پیگیر مسائل شود و آن انگیزه اصلی در نحوه مدیریت زندگی آینده اش نقش تعیین کننده ای دارد.

اشتباه در انتخاب هدف زندگی، منشأ اختلافات خانوادگی

برخی از اختلافاتی که در زندگی خانوادگی پیش می آیند، از همان انگیزه های غلط از ازدواج ناشی می شود. انگیزه آقا یا خانم از ازدواج این است به فلان آرزویش برسد و پس از ازدواج آرزو می کند که من می خواهم در زندگی ام به این هدف و انگیزه ام برسم. اگر پس از ازدواج و تشکیل خانواده به آن هدف و غرض خود نرسید، همه انگیزه و آرزوهایش نقش بر آب شد و از بین رفت، الآن این شخص ناکام که به آرزوهای خیالی خود نایل نشده، می خواهد زندگی کند و زندگی خانوادگی خود را ادامه دهد، احساس عجیبی دارد و این احساس عجیب از ناکامی و نرسیدن به انگیزه ازدواج،

خود منشأ اختلافات زیادی می شود و حتی در خیلی مواقع هم، عامل اصلی در به هم خوردن و از هم پاشیدن زندگی شان می گردد.

اگر انگیزه کسی از ازدواج فقط ارضای شهوت باشد، به دنبال زیبایی شخص می گردد که چشمش چنین باشد و ابرو، قد و قواره و قیافه اش چنان باشد و می بیند حتی به نکته های ظریف هم حساسیت دارد. بعد از ازدواج چون انگیزه اش فراتر از این نبود و بعد از ارضای شهوت می بیند که عجب! یعنی چه؟ یک عمر بخاطر هیچ. این کار خیال بود. ارضای شهوت، یک خیال بود. همین که خیال ارضای شهوت از میان می رود، انگیزه اش از بین می رود و دیگر در زندگی عامل دلخوشی ندارد، کم کم از زندگی سرد و طرد می شود. این نکته کاملاً قابل فهم است؛ چون قبلاً خیالی زندگی می کرد و چشمش به مسائل باز نشده بود. وقتی درک می کند که من باید برای همیشه با این زن یا این مرد زندگی کنم و بعد شیطان می آید و سوسه می کند که این چه قیافه ای است که زن یا مرد تو دارد؟! حتی قیافه حیوانات را هم که می بیند می گوید از زن من زیبا ترند! این چنین و آنچنان است. لذا چشمش همیشه دنبال دیگری است و شیطان این خانم را از چشم مرد می اندازد و خلاصه اینکه می گوید آن کسی که من می خواستم این نیست، من فقط به دنبال زیبایی بودم و این خواسته من نیست. اگر انگیزه کسی از ازدواج داشتن اولاد باشد، چندان به ظاهر و قد و قواره حساس نیست. می خواهد با فردی ازدواج کند که اولادش را خوب تربیت کند و اولادش را افرادی قوی به بار بیاورد و چنین و چنان باشد. هر چند قیافه اش اصلاً خوب نباشد، اشکالی ندارد، چون به آن مسئله توجه ندارد. بنابراین از آن جنبه هیچ اشکالی ندارد. حتی کسی که هیچ قیافه ای نداشته باشد برای این فرد، شیرین و لذت بخش است و اگر از نظر معنوی و خانه داری و تربیت اولاد جدی باشد، لذت می برد.

اگر انگیزه کسی از تشکیل خانواده این باشد که در زندگی به آرامش برسیم، وقتی از بیرون خسته می رسم، در خانه یک نفر لباس و غذایم را آماده کند؛ و وقتی به منزل می رسد، می بیند که خانم هنوز از خواب بیدار نشده، همه کارهای خانه مانده و هیچ به مسائل خانه داری توجه نشده و الی آخر [مشکلاتی که می بیند]؛ [لذا] همان انگیزه باعث بسیاری از مشکلات و اختلافات می شود.

پس هر کس با انگیزه ای، زندگی تشکیل می دهد و اگر آن ها را پیدا کرده باشد، زندگی به سرانجامی خواهد رسید. اگر نشد تبدیل به یک جهنم دردناک خواهد شد، چون تیرش به سنگ خورده و آرزویش برآورده نشده است. حالا اگر این مشکلات در ۱۰ یا ۲۰ یا ۱۰۰ ضرب شود، چه مشکلات و معضلاتی پیش می آید؟ اگر مشکل، فقط این دو نفر (زن و شوهر) باشد، یک مسئله است! گاهی می بینید که پدر و مادر آن ها هم دخالت می کنند که این مشکلات ضربدر مثلاً ۲۰ شد و بعد دخالت خواهرشان هم اضافه شد، ضربدر ۳۰ شد، بعد خاله و زن دایی هم دخالت می کنند که ضربدر ۴۰ شد! و علاوه بر این ها اقوام و اطرافیان هم دخالت می کنند که ضربدر مثلاً ۵۰ شد. مشکلات خودشان بس نبود، حالا مشکلات ضربدر ۹۰ و ۱۰۰ می شود. در این صورت اگر هم مشکلی نباشد خودشان مشکل ایجاد خواهند کرد. چرا؟ چون مثلاً عروس خانم در میان دوستان دست مرا نبوسید، چون آقای داماد به خانه ما آمد ولی یک کیلو میوه هم نیاورد و به ما اهانت شد! مسائل شخصی خودشان را هم به این مسائل عروس و داماد اضافه می کنند. اگر مشکلی هم نبود آنقدر در خیال آقا و خانم مشکل طرح می کنند که بالأخره این آقا و خانم به همدیگر بدبین شوند. [اطرافیان] می خواهند غضب و

کینه و نفسانیات خویش را با این کارها اشباع کنند. [از طرفی] آقای داماد می‌خواهد مشکلات را حل کند، ولی این خانم می‌گوید ول کن این کارها را. عروس خانم می‌خواهد یک کاری کند تا این خانم والده دلش خنک بشود. دیگر مشکل بزرگ شده و تبدیل به یک مشکل و بحث دیگری می‌شود که اگر اولی یک مشکل طبیعی بود، این مشکلات ضربدر ۱۰ یا ۲۰ یا ۴۰ یا ۵۰ می‌شود.

علاوه بر موارد فوق، متأسفانه هزاران مسئله دیگر را بعضی رسانه‌ها، با انگیزه‌های فرهنگی، [به وسیله بعضی فیلم‌ها و بعضی گزارشات مطبوعاتی و انعکاس برخی خبرها به خانواده‌ها] القاء می‌کنند و یک عده خانم‌ها و آقایان را آن چنان پُررو می‌کنند که توقعاتی فراتر از حتی طبیعت انسانی دارند. بچه را آنچنان پررو می‌کنند که انگار پدر و مادر در خانه خودشان بچه هستند، نه پدر و مادر! و یا برعکس که این‌ها خودش جای بحث دیگری است.

نقش ازدواج در تربیت و تزکیه نفس

[حالا ببینیم] ازدواج و تشکیل خانواده از نظر سیر و سلوک و تربیت نفس، چگونه است. در تربیت نفس، هدف و انگیزه از ازدواج، هیچ کدام از مواردی که تا الآن شمردیم نیست ولی همه این‌ها هم مورد نظر است، اما انگیزه اصلی نیستند. هدف از ازدواج و تشکیل خانواده، از دیدگاه تربیت نفس این است که انسان به یک فضای جدید قدم بگذارد و در یک وضعیت جدید قرار بگیرد که در راستای تربیت نفس او است. در شرایطی که در دوران مجردی بود و تزکیه نفس می‌کرد، یک نوع مسائل مطرح بود ولی وقتی که ازدواج کرد در شرایط دیگر، نوع دیگری از مسائل مطرح می‌شود. لذا بعضی از بزرگان، سالک را که به مراتب بالاتری از سیر و سلوک رسیده است، امر به ازدواج می‌کنند تا ببینند با سختی‌ها، مشکلات و درگیری‌های ازدواج و زندگی، نفس چطور تربیت خواهد شد. اگر آن وقت ببینیم در مشکلات ازدواج، نفسش را خوب تربیت کرد، این حالات او قابل قبول است و حساس خواهد شد و گرنه سقوط خواهد کرد. حتی اگر اسم اعظم الهی را هم بداند، در مواجهه با مشکلات تشکیل خانواده، همه فرو خواهند ریخت و در اولین درگیری با مشکلات زندگی، همه از بین خواهد رفت.

ظهور صفات رذیله بعد از ازدواج

مسئله ازدواج، به قدری در تربیت نفس انسان مهم است که شاید امور دیگر آن طور تربیت کننده نباشد. هر صفت رذیله‌ای که در انسان پنهان باشد، بعد از ازدواج آشکار می‌شود. فرض کنید در دوران مجردی، غرور داشت ولی پنهان بود و به ظاهر تواضع می‌کرد ولی بعد از ازدواج آشکار می‌شود. مثلاً صبحانه را در عرض ۵ دقیقه می‌خورد، ناهار را بعد از ۶ یا ۸ ساعت در محل کار می‌خورد و با آن فشاری که در محل کار به او وارد می‌شد، بعد از ۸ ساعت کار، می‌رفت خانه و در ۱۰ ساعت بعدی [فشار مشکلات] تخلیه می‌شد و فاصله می‌گرفت و مشکلاتش تا فردا تمام می‌شد. اما حالا اینجوری نیست. الآن ۲۴ ساعته در گیر است.

مثالی عرض کنم تا مطالب روشن شود: یک نفر می‌گوید که آقا! این زغالی را که آتش گرفته و سرخ و روشن است، داخل دستم بگذارید، می‌برم آن طرف خیابان! هی زغال را می‌زند، می‌رود هوا و در نهایت به آن طرف خیابان می‌برد، نیم ثانیه هم در دستش نگه نمی‌دارد و همین طوری می‌برد و به آن طرف خیابان می‌رساند! زغال را به این شکل در دست بردن، کار آسانی است. اما به یک شکل دیگر اگر زغال را وسط دستش بگذاریم و انگشتان را محکم فشار بدهد و ببرد، اگر توانست ببرد! نیم قدم برنداشته، فوری زغال را به زمین می‌اندازد. در شکل اولی [زغال را] نیم ثانیه هم در دست نگه نمی‌داشت و در هوا می‌بُرد. می‌گویند نه آقا! ما اینجور آتش زغال بردن را می‌خواهیم [که زغال را در دست کامل نگه داری]. این، شجاعت می‌خواهد که بتوانی ببری.

گاهی فرد در جامعه با همه برخورد گرم و متواضعانه‌ای دارد؛ اما همین فرد به زندگی که وارد می‌شود، دیگر گره خورد، یعنی آتش زغال را کف دستش گذاشتند و انگشتانش را هم بستند و نباید تکان بخورد، حالا بیا حرکت کن ببینیم تا کجا می‌روی؟ تا آن طرف دنیا هم نمی‌توانی که از دستش فرار کنی، این زندگی و مسئولیت توست. در این حال ببینیم که تو چطور می‌توانی جلو غرور و منیت و رذایل و غضبت را بگیری؟ روحیه ایثارگری‌ات را، روحیه نوع دوستی‌ات را چطور می‌توانی حفظ کنی؟ در فلان اداره، کارخانه، اردو، محله، من خیلی ایثارگر هستم! اما [باید توجه کنی که] در جامعه تشویق و بارک الله گفتن دیگران در ایثارگری‌ات اثر دارند، هوس‌ها و جامعه در این ایثارگری تو تأثیر دارد! همه این‌ها تو را ایثارگر بار می‌آورند؛ از حالا در یک چهاردیواری با یک انسان ضعیفی که هیچی حالیش نیست و هر چه می‌گویی عوضی برداشت می‌کند، حالا بیا اینجا ایثار کن ببینیم! او لباس‌هایش را کثیف کرده و علاوه بر لباس‌های خودت باید لباس‌های او را هم بشویی، از بیرون آمده‌ای خانه، خسته هستی و غذایت را آماده نکرده، بلکه تو باید غذا را آماده کنی و بگویی خانم بیا غذا بخوریم. بسم الله! ایثارت را نشان بده ببینیم، هیچکس هم نیست، داخل چهاردیواری هستی و کسی هم نیست که تو را تشویق کند و بارک الله بگوید و بگوید: «این فرد، چه آدم خوبی است! چه ایثارگری است! بیایید فیلم بگیرید و گزارشگر بیاید و...». زن هم طوری به این مرد گره خورده و شرع طوری این را گره زده و گفته نمی‌توانی ترکش کنی، که دیگر باز نمی‌شود، نمی‌توانی این را دور بیندازی و بگویی فردا یکی دیگر را می‌گیرم. شرایط قبلی نیست که بگویی ۱۰ ساعت استراحت می‌کنم.

عکس این مطلب نیز همین طور است. خانم، اخلاق خوبی در مدرسه با همکلاسی‌ها، در خانواده با پدر و مادر دارد، حالا یک شوهری پیدا کرده که برای این خانم مثل همان آتش است. هیچ چیز حالیش نیست، غرور، خودخواهی و کبر دارد و این خانم را اصلاً درک نمی‌کند. حالا این خانم چطور می‌خواهد خودش را تربیت کند؟! تشکیل زندگی، یک وضعیت جدید، بسیار پیچیده و سختی در راستای تربیت نفس می‌باشد. تا حالا یک میدان جدی مثل خانواده برای تربیت نفس انسان در دنیا بوجود نیامده است! این نگاه تزکیه نفس در ازدواج بود.

توجه به تربیت خود، هنگام مواجهه با مسائل نامطلوب بعد از ازدواج

خوب، در آن دیدگاه بالآخره انسان است و علاقه به ارضای شهوت دارد، حالا آمد برعکس شد، چه باید کرد؟ یکی از دوستان ما خیلی فرد موفقی است، حتی به مسائل حوزوی در دوران دانشجویی هم علاقه‌مند بود. در ازدواجش همه چیزش جور بود، امکانات مالی، شغلی [همه آماده بود]. این آقا در عالم خودش رفته سراغ خانواده‌ای که هم اصالت داشته باشد، هم زیبا باشد و [الزامات دیگر را هم داشته باشند]. بالآخره هر کس باشد منت این را خواهد کشید و علاقه‌مند به ازدواج با او خواهد بود. رفت و اینجور هم شد. خانواده هر دو طرف اصالت دارند و از جهات مختلف [شرایط مناسب بود]، اخلاق پدرش در بازار خیلی خوب بود و [ویژگی‌های دیگر هم بود]. بعد از تشکیل زندگی، این آقا دید که همه تیرهایش به سنگ خورده، از آن جهت که جنبه زیبایی برای او خیلی مهم بود، موهای پشت سر خانم ریخته بود و او نمی‌دانست، مسئله اصالت هر چند که همینطور هم بود ولی این خانم اصلاً شباهتی به آن خانواده نداشت. از همه بدتر این بود که این خانم از نظر عقلی کم‌بهره بود. آنطوری که این آقا فکر می‌کرد، همه‌اش برعکس شد، بخصوص کم عقلی و اعصاب ضعیف این خانم. البته این آقا به خاطر مسائل سیر و سلوک تسلیم شد. آن خانم به این بزرگوار چه خون دل‌هایی داد که انسان تعجب می‌کند! یک نمونه‌اش را عرض می‌کنم: مثلاً در اداره نشسته، همسایه اش آمده می‌گوید که خانم شما به سبزی فروشی که به محله آمده بود و سبزی می‌فروخت و نیاز به تلفن زدن به جای دیگری داشت، به او می‌گوید که بیا خانه ما تلفن کن. در را باز گذاشته تا او بیاید و تلفن بزند. نیت سوء برای خیانت ندارد، از بس ساده است که به سبزی فروش اجازه تلفن زدن می‌داد. این نمونه‌ای از مسائل فرعی بود. در آشنایی چگونه بود و خانه داری‌اش و [در مسائل دیگر]! این آقا می‌گوید که چند دفعه از سر کار خسته به خانه برگشته و تزئین خانه و کارهای خانه را به خانم یاد دادم؛ مثلاً رختخواب را اینجوری می‌گذارند و طاقچه را اینطور مرتب می‌کنند. چند دقیقه بعد آمدم و دیدم که مرتب نکرده که هیچ، مرتب کردن‌های من و کارهای خانه که انجامش دادم را هم خراب کرده است. به هر حال خداوند به او یک شرح صدری و یک روح عظیمی داده بود. [می‌گفت] تمام آرزوهایم به باد رفت! ناخواسته! جای تأسف اینجاست که اگر بگویند مریض هستی بیا تو را دکتر ببرم، دختر از خود بیخود می‌شود و پدرش هم می‌گوید می‌خواهی شخصیت دختر من را بد نشان بدهی! صحنه‌های خیلی عجیبی است. [البته] الآن در شرایط بهتری به زندگیشان ادامه می‌دهند.

عرض بنده این است که تصور کنید که این آقا کدام راه را رفته بود، با چه کسی و در چه شرایطی زندگی را شروع کرده بود [که] اصلاً به ذهنش هم نمی‌آمد که اینجور بشود و مسائل دیگر [پیش بیاید]. خوب اگر از دیدگاه سیر و سلوکی، در ازدواج وارد شویم می‌بینیم که زندگی صرفاً برای تربیت نفس خودمان است و اگر دیدگاه توحیدی برای ما باز شود می‌بینیم که همه این‌ها، رزق و روزی زندگی انسان را تشکیل می‌دهند. این مطلب اول، یعنی تربیت خودمان در زندگی.

جایگاه مرد و زن در خانواده

مطلب دوم در دیدگاه سیر و سلوکی این است که [قرآن می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^۱، پایداری زندگی خانوادگی بر دوش مردان است. -البته تفسیر این آیه در بخش خانواده، مفصلاً بحث خواهد شد ولی در این قسمت هم با توجه به اهمیت موضوع مختصر اشاره‌ای می‌کنیم- بعضی‌ها متأسفانه این‌ها را اشتباهی متوجه شده‌اند که مثلاً چون گفته شده سرپرستی در خانواده به عهدهٔ مردان است، یعنی مردان در خانواده، مستبد، دیکتاتور و صاحب نظر بلامنازع هستند. مرد هرچه بگوید آن است و هیچ کس حق چون و چرا ندارد! وقتی مرد به خانه می‌آید، از زن گرفته تا بچه باید از ترس خبردار بایستند، هنوز یک ساعت مانده که مرد به خانه بیاید، زن و بچه نگراند که وای غذا هنوز نپخته، فلان کارم ناتمام مانده، مرد یک هیبت عجیب و یک رعب عجیبی در اعضای خانواده دارد. در حالی که قرآن کریم نمی‌فرماید: «الرِّجَالُ سَلَاطِينُ عَلَى النِّسَاءِ»! مرد در خانه سلطنت کند! قرآن می‌فرماید: «قوام و پایداری خانواده بر عهده مرد است»، از آن جهت که عقل مرد [نوعاً] بر عاطفه اش غلبه دارد. خداوند مدیریت یعنی تدبیر امور خانه و خانواده را به صورت عاقلانه، بر عهدهٔ مرد گذاشته است و چون عاطفهٔ زن [نوعاً] بر عقلش غلبه دارد و مدیریتش عاطفی است تا عقلی، لذا کل زندگی اش بر اساس نظام آفرینش او چیده شده است.

نقش عقل و عاطفه در مدیریت خانواده

در نظام عالم، خداوند متعال مدیریت را به قوهٔ عقل داده است. این قوهٔ عقل است که قابلیت تدبیر دارد، تدبیر امور غیر از سلطنت است. تدبیر امور به این معنا است که از یک مجرای صحیح، روند یک تشکیلات را آنچنان که حق است به جایش بنشانیم. این قوهٔ عقل، نور است؛ هم حقانیت یک مسیر را تشخیص می‌دهد که کدام مسیر حق است و کدام مسیر حق نیست و هم حقانیت موارد [و مصادیق] را و هم اینکه این‌ها را چگونه سر جایش قرار دهد و لذا چون تابع حق است، قوام و عدالت هم برقرار می‌شود.

اما در عاطفه چون تحریکات عاطفی وجود دارد و عاطفه کار قوهٔ عقل را نمی‌تواند انجام دهد و بلکه گاهی هم در مقابل عقل یک حجاب می‌شود، لذا مشکلاتی دارد. حتی گاهی عاطفه یک تصمیماتی می‌گیرد که به ضرر خودش است. اما عقل تصمیماتی می‌گیرد که فرد را از همین ضرر عاطفه به خودش، نجات می‌دهد. خداوند [به‌نحو] متعادل، این ویژگی را در مرد قرار داده است و این به عنوان نقص برای خانم تلقی نمی‌شود تا اینکه بگوییم خانم عقل ندارد، نخیر! چون خانم مسئولیت سنگین تربیت اولاد را به عهده دارد و تربیت اولاد در سخت‌ترین مراحل فشارهایی دارد که فوق‌العاده سنگین و سخت است، مگر اینکه عاطفه انسان فعال شود و این عاطفه در انسان تحمل و بردباری ایجاد کند، عشق ایجاد کند، حرارت ایجاد کند و در این حرارت، سختی‌های تحمل فرزند و زندگی را، راحت‌تر تحمل کند. این حرارت عشق نمی‌گذارد که مشکلات و فشارهای زندگی تربیت نسل و فرزند را متوجه شود. خداوند متعال

۱- «مردان بر زنان قیومیت و سرپرستی دارند...» (سوره نساء، آیه ۳۴)

چقدر از روی حکمت عالم را خلق کرده است، خداوند قوه عقل را داده که کل تشکیلات زمین را اداره کند. چون هم جایگاه عاطفه را مشخص می کند و هم جایگاه خودش را. قوه عقل، نوری است که در درون همه هست و عاطفه هم درون آن یک حرارتی برای تحمل تربیت فرزند در سخت ترین دوران تربیت او است. لذا مرد، به نوعی خدمتگزار و خادم خانواده است، خادم تمام بُعدی! هم مسئول تدارکات است و هم مسئول نگرهبانی است و هم نوکر! این است که تحمل این ها را باید داشته باشد، در عین حال راهنما هم هست که در اداره زندگی هر کدام در جایگاه خود قرار بگیرد. این به این معنا نیست که بگوییم خانم عقل ندارد یا به این معنا نیست که بگوییم آقا مستبد خانه است! یک نحوه لطیف زندگی است که خداوند متعال از روی حکمت، هر کدام را در این نظام آفرینش قرار داده است که هر کدام بر اساس طبیعت خود، خواصشان را به طور سالم پیاده کنند.

مسئولیت حل مشکلات خانواده، بر عهده مرد است

حالا در خانه، یک مشکلی پیش آمد، عامل مشکل چه کسی است؟ اگر بگوییم [و فرض کنیم عامل مشکل] خانم است، خوب عاطفه خانم ایجاب می کند که اینگونه رفتار کند. قرآن می فرماید این آفاست که باید ببیند چطور مدیریت کند و همه این ها را در نظر داشته باشد. لذا می بیند که این مرد است که به خواستگاری زن می رود. برای اینکه یک ادعایی است که من این خانه را مدیریت می کنم. حال که رفتی خانه فلانی و گفتی که بیا عیال من شو! اگر قبول کرد، شما دیگر تعهد دادید که من این خانه را اداره خواهم کرد. تعهد و ادعا! نمی توانی بگویی نمیدانستم اینجوری می شود. من نمی دانستم که مادرش، خاله اش، فلانی و فلانی اینجوری می کنند! نمی دانستم که همسایه هم می آید دخالت می کند! بالأخره بین مشکل مدیریت خودت از کجا است؟ چه بدانی چه ندانی، بالأخره تو مسئول هستی.

مثلاً آقای وزیر راه، امروز از مجلس رأی اعتماد گرفته، فردا بعد از تثبیت شدن وزیر، آقا روی صندلی وزارت نشسته و پس فردا هواپیمای ما سقوط کرد یا فلان قطار مثلاً چنان شد، آقای وزیر بیا مجلس جواب بده؛ می گوید من چکار کنم؟ مگر من گفتم که بروید فلان هواپیما را ساقط کنید؟! مگر من گفتم که قطار آتش بگیرد؟! من هنوز ۲ ساعت نیست که وزارت را تحویل گرفته ام، تازه به اتاقم رسیده ام. می گویند: نه! شما ادعا کرده اید که من آماده اداره وزارت راه هستم و حتماً باید پاسخ ادعایتان را بدهید. بله ما می دانیم که شما هیچ وقت این کار را نمی کنید که مثلاً جاسوس بفرستید که برو و فلان هواپیما را ساقط کن یا اینکه بگویی این قسمت را در نقشه فنی طوری لحاظ کن تا سه روز بعد سقوط کند. ما می دانیم که تو این کارها را انجام نمی دهی ولی از وقتی که وزیر شدی، شما مسئول هستید که اگر در فلان جاده، فلان اتفاق رخ داد، آقای وزیر باید جوابگو باشد. چون شما مدیریت را بر عهده گرفتید که در من مهارتی است که نگذارم چنین اتفاقی پیش بیاید. شما بیاید جواب ادعایتان را بدهید، بالأخره شما مسئول و مدیر هستید. این دیدگاه اول باید حل بشود.

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» چیزی نیست که مثلاً یک سیلی بزنم و بترسد و حتی مادرش هم از ترس نتواند چیزی بگوید. طوری به سرش داد می کشم که برای همیشه [مسئله حل شود]، این که نشد مدیریت! این که اداره زندگی

نشد! اداره زندگی این است که جایگاه حق را در هر قسمت، تشخیص دهیم، پیچ و مهره‌های حق را در خودش تنظیم کنیم؛ لذا اگر کسی بخواهد تشکیل خانواده بدهد، لااقل باید با کلیاتی از علم مدیریت آشنایی داشته باشد.

تطبیق فرامین امیرالمؤمنین در کشور کوچک خانواده

مدیریت یعنی چه؟ تشکیلات را چگونه می‌توان اداره کرد؟ این مدیریتی که مولا علی علیه‌السلام در نهج البلاغه به فرماندهان و استانداران و حکومت‌ها فرموده است، همان مطالب را در واحد کوچکتر، در کشور خانواده، به عنوان رهبر خانواده و ولی خانواده، تطبیق کند. یعنی یک دور فرمایشات حضرت را (هرچند به استاندارانش فرموده) مطالعه کند و ببیند حضرت، به زیرمجموعه خودش، کدام بحث‌های مدیریتی را فرموده است؟ تا اینکه آن‌ها را در واحد کوچکتر، دقت و بررسی کند، بیاورد در این محیط، با خودش تطبیق بدهد. خوب اینجاست که مسئله تشکیل خانواده، یک مفهوم بسیار عمیق و وسیع، تربیتی و آفرینشی می‌شود و هدف متعالی پیدا می‌کند. بعد از تشکیل زندگی وقتی پیشامدی رخ داد، باید با برخی از علوم به طور عمومی آشنایی داشته باشیم، از علم روانشناسی گرفته تا علم سیاست. مدیریت خانواده مثل اداره کشور است؛ منتها کشوری خیلی پیچیده! تنها خانم نیست که زندگی می‌کند. بلکه خانواده، یک کشور است. این کشور امور خارجه دارد، امور داخله دارد، مسائل اقتصادی دارد، مسائل دفاعی دارد. تدریجاً هر چیزی که در کشور است در این واحد کوچک هم هست. وزیر خارجه یک رئیس جمهور وقتی خودسرانه عمل می‌کند، می‌بینید که خارج از این خانه چه مصیبت‌هایی بوجود می‌آورد. همه این‌ها در این آقای مرد و وزارتخانه‌ها در خودشان جمع شده که سیاست‌های خارجه و داخله را بداند. از نظر روانشناسی چه خواهد کرد؟ همه این‌ها با یک پرخاشگری، کتک زدن، تهدید کردن که حل نمی‌شود. مسائل تربیتی است و در خیلی جاها سکوت لازم دارد. خیلی وقتها صبرها می‌طلبد. خودمان در خودمان پیاده خواهیم کرد تا اینکه طرف مقابل، حرف را درک کند. بعضی جاها فقط حق داریم با اشاره مطلب خود را انعکاس دهیم، خیلی وقت‌ها با کنایه و [غیرمستقیم باید گفت]. اینطور نیست که این مسائل، به این راحتی و سادگی باشد. مثلاً یک زهر چشمی از بچه بگیریم و تمام شود. این برخورد در بچه عقده ایجاد می‌کند و بعد می‌بینید که اصلاً اعتنایی به پدرش ندارد. وقتی از پدر صحبت می‌کند، فقط از ظلم پدر صحبت می‌کند و بعد از چند سال که خودش را پیدا کرد و اوایلا است [و چقدر جای حسرت دارد]. کارهایش از روی لجبازی با پدر است، از عصبانی کردن پدر لذت می‌برد و مسائل دیگری که به همراه دارد.

توجه به وظیفه در انتخاب همسر

در تمام شرایط مطلب این است که ما به دنبال وظیفه هستیم. بله، بگردیم زیباترین فرد را پیدا کنیم، بگردیم با اخلاق‌ترین خانم را پیدا کنیم، بگردیم با سوادترین، مهذب‌ترین، پاکدامن‌ترین، عاقل‌ترین، نجیب‌ترین، اصیل‌ترین از نظر خانوادگی را پیدا کنیم، اما نباید به عنوان انگیزه زندگی باشند! به عنوان این [باشد] که حق تعالی خودش اینطور صلاح دیده است. فردی که انسان انتخاب می‌کند، عقل هم ایجاب می‌کند که از همه کامل‌تر باشد، منتها به عنوان اینکه وظیفه‌ام این است

و خداوند فرموده است برو با فردی با این شرایط ازدواج کن، به این دلیل، دنبال این شرایط می‌گردم. نه به خاطر اینکه نفسم این را می‌خواهد و بخوادم نفسم را اشباع کنم! وقتی بر مبنای وظیفه شد و انگیزه به آن معنا [اغراض نفسانی] نشد، دیگر انسان دچار وسواس نمی‌شود، که شش سال هم منتظر می‌مانم و می‌گردم تا فردی را با این شرایط پیدا کنم! این شرایط شاید یک در میلیون پیدا شود، آن‌هم فقط در بهشت است، چه آقا برای خانم و چه خانم برای آقا! این عالم اصلاً عکس آن است. در اینجا دیگر وسواس نیست؛ چون وظیفه است و هدف، انجام وظیفه و اسقاط تکلیف است. لذا به مادرم، خاله‌ام، خواهرم می‌گویم اگر فردی با این شرایط پیدا نشد، یک درجه پایین‌تر، اگر نشد دو درجه پایین‌تر، نشد سه درجه پایین‌تر. خوب، تا یک حد معین، یک ماه، ۵ ماه، ۶ ماه و حداکثر زمان یک سال و بعد از آن، کسی که شرایطش اجمالاً وفق می‌کند، انسان با توکل بر خدا انتخاب کند و به خدا واگذار کند، خدا هرچه بخواهد و روزی من هر چه باشد، آن می‌شود، به بهانه پیدا کردن خانم، خودش انجام وظیفه می‌کند، خدا این خانم را در مقابل او قرار داده است تا به بهانه او بندگی کند، انجام وظیفه‌اش نسبت به او برای خدا و برای رضای خدا باشد. وظایفی که می‌دانم خانم این‌ها را نسبت به من باید انجام دهد ولی انجام نمی‌دهد و کوتاهی می‌کند، برای رضای خدا از آن‌ها چشم‌پوشی کنم، به به! واقعا شجاعت خیلی زیادی است. در بیرون از خانه معلوم است که من وقتی می‌آیم، همه برای احترام بلند می‌شوند و من به احترام آن‌ها بلند می‌شوم، این خیلی راحت است. بعضی وقتها هم خجالت خواهم کشید، چون در جمع بد است، اگر هم بلند نشوم، به خاطر آن بلند نمی‌شوم که جماعت بد نگویند، بگذار اینجور نکنم که آن جور شود. اما در این چهار دیواری فقط خدا می‌داند و اینجاست که او [خانم] به وظیفه خودش عمل نمی‌کند و منم و خدا! الآن می‌گویم که خدایا اصلاً نشنیدم و نفهمیدم و ندیدم و با این، انسان به کمال می‌رسد.

فرق بین اهل سیروسلوک با بقیه در همین است که در بقیه آقا حرف خود را راحت می‌گوید و مسابقه را او برنده می‌شود و خانم هم هر چقدر در این مسابقه زرنگی کند، اگر بتواند حرفش را به زور بگوید او برنده است، او در خانه پیروز است، او کیف می‌کند، خانواده او کیف می‌کند. می‌بیند که داماد از دختر ما بدجور می‌ترسد، یا فرضاً از خواهر ما می‌ترسد، عمه‌ام لذت می‌برد که چه زندگی خوشبختی پیدا کرده‌ام، بچه را می‌دهد بغل داماد می‌گوید باید به فلان پاساژ بروی، داماد هم می‌گوید چشم خانم! فلان مغازه. چشم خانم! فلان مکان. چشم خانم! بله دخترم خوشبخت است، روی شانه شوهرش نشسته است، مرد هم جرأت ندارد بگوید چرا؟ پس اینجا برعکس است، هر کس که برعکس است، رضای خدا را بیشتر در نظر می‌گیرد و او در مسابقه سبقت گرفته است.

البته بحث وظایف شخصی است، نه وظایف الهی که آن بحث دیگری است. در وظایف الهی مرد مسئولیت دارد که خانمش را با مدیریت مناسب کنترل کند که مبادا اسیر حرام شود و فرهنگ غیرالهی در زندگانش نفوذ کند. بنابراین قبل از ازدواج در نگاه تربیتی وظیفه ما این است که در انتخاب همسر، جدی باشیم. اگر نتیجه داد، خدا خواسته و اگر نتیجه هم نداد، باز هم خدا خواسته، ما کاره‌ای نیستیم. مبنای سیرالی الله، عمل به وظیفه است و بس. بعد از آن راحت و آزاد با همه آرامش فکری در وظیفه خود جدی باشیم که هر کسی نگاه کند بگوید این آقا چقدر طمعکار است! چقدر دنیاطلب است! در انجام وظیفه به این اندازه باید جدی باشیم.

نگاه تربیتی به مشکلات بعد از ازدواج و تسلیم خدا بودن

خوب مثلاً من در دوران بچگی فلان گناه را انجام داده‌ام و خداوند اراده می‌کند که با این مشکل عیالم [همسر]، اراده خدا پیاده شود، می‌خواهد مرا پاک کند. حالا من یک خانم ایده‌آل را انتخاب کردم، دیدم عقلانیت‌اش کم است، گناه خودم است، اینجا مشهود شده است. می‌گشتم از جهت عقل آنچنان عاقل باشد که چنین و چنان ولی آمد و برعکس شد. دیگر تقدیر خدا این است، خودم را شیرین کام کنم، چون این‌ها برای من انگیزه نیست. برخلاف انسان‌های دسته اول، که انگیزه‌اش این‌ها بود و در نتیجه، زندگیش سرد و عامل بسیاری از عقده‌ها و ناراحتی‌ها می‌شد. لذا برخلاف آن‌ها، خیلی هم شیرین و شیرین کام است با رضایت تمام! گویی که عیالم کم عقل نیست. یا اینکه می‌گشتم که خوش خلق‌ترین فرد را پیدا کنم، آمد و بدخلق‌ترین شد. یادم بیندازم که در نوجوانی فلان گناه را انجام داده بودم، حق تعالی می‌خواهد مرا پاک کند. روزی من این بود، خواست و اراده خدا همین است. چون خداوند اراده کرده است، خیلی هم شیرین کام هستم. هر وقت از بیرون خسته و کوفته می‌رسم، مشکلات بیرون یک طرف، در خانه هم یک لنگه کفش می‌خورم، یا اینکه قندان را پرتاب کرد، اگر سرم را نکشیده بودم، سرم رفته بود، جوری زد که شیشه شکست، زد فلان شد. بهانه‌تراشی می‌کند و «هیچ» را برای خودش یک مسئله بزرگ می‌کند. شکرالله! خدایا این خواست توست و روزی من است، شکر می‌کنم که از طرف تو آمده است، الحمدلله، به به! خداوند توفیق دهد که چنین روحیاتی برای ما پدید آید. یا مثلاً قیافه‌اش زیبا بود ولی آمد، دیدم که از پشتش فلان زخم بیرون زده یا مثلاً مویش چنان است. خدا را شکر، روزی من این بوده است. و یا اینکه به چشمم خیلی زیبا به نظر می‌رسید ولی دیدم برعکس است و چند جور عیب و ایراد دارد، آرام آرام پایش هم لنگ می‌شود، دست هم از یک طرف کج است، بالأخره هر چی! الآن خداوند این را روزی کرده است. زندگی این است، شکرالله! [خدایا] تو خودت مرا تربیت می‌کنی، می‌خواهی با این [مشکلات]، مرا اینطور تربیت کنی. این‌ها برای انسان شرح صدر می‌آورند، انسان باید حوصله کند، حالا، پدر، مادر، خواهر، برادر، عمه، خاله، همه جمع می‌شوند مرا تحریک کنند، اصلاً انسان تکان نمی‌خورد، چون محکم بر جایی چسبیده و بر مبنای دیگری حرکت می‌کند. به هیچ وجه پشیمان نیست، ناراحت نیست، می‌گوید روزی الهی این بود، من ۱۰ سال هم می‌ماندم و می‌گشتم، تحقیق و موشکافی و وسواس، از این هم شاید مشکل‌تر می‌شد، اگر اراده‌الله این است من راضی هستم. و این روحیه، در انسان یک حال تسلیم و آرامش بوجود می‌آورد. نه اینکه می‌خواست از یک انسان [یعنی همسر] آرامش بگیرد، آن جای خود محفوظ است. اما زمینه پذیرش آن باید اول در خود این فرد باشد تا با او به آرامش برسد. اگر به خانه رسید و دید که در زمینه مسائل خانه‌داری برعکس شد، نخیر، خیلی هم فرد خانه‌داری بود و همه، خانه‌داری او را در زمان مجردی تعریف می‌کردند، حالا این خانم لج کرده است و خانه را کلاً به هم می‌ریزد! می‌گوید خدایا روزی من این بود.

تحقیق قبل از ازدواج و معیارهای انتخاب همسر

سؤال این است که آیا ما قبل از ازدواج باید تحقیق کنیم؟ یا نه، همه چیز را به خدا بسپاریم؟ در جواب می‌گوییم: بله به صورت متعارف تحقیق کنیم، بگردیم، تا حد ایده‌آل هم بررسی کنیم ولی نه در حد وسواس، نه در حد یک انگیزه، نه

در حد یک آرزو، بلکه در حد یک انجام وظیفه! بعد از انجام وظیفه به خدا واگذار کنیم، بله، با عقلاً مشاوره کنیم، تحقیق کنیم به صورت متعارف، این‌ها باید انجام پذیرند، خود طرف و خانواده‌اش، اخلاقش، تقوایش، مخصوصاً چند ویژگی که در تشکیل زندگی چه برای آقا و چه برای خانم خیلی هم مهم هستند:

۱. **تعبد به حلال و حرام الهی:** اولش عبارت است از تعبد به واجبات، احکام الهی، که آیا چیزهایی که واجب هستند، به آن‌ها حساس است؟ به چیزی که حرام است، به آن حساسیت دارد، به حلال و حرام‌های الهی توجه دارد؟

۲. **اعتقاد به توحید و معاد:** عقیده‌اش نسبت به قیامت و توحید، قوی است؟

۳. **اصالت خانوادگی و زیبایی باطنی:** اصالت خانوادگی و اخلاقش. این‌ها چند تا مطلبی هستند که خیلی مهم بوده و بقیه مسائل فرعی هستند.

چقدر گلهای زیبایی در بیابان هستند که انسان دوست دارد آنرا بچیند و ببرد در خانه نگهداری کند ولی وقتی به آن‌ها نزدیک می‌شود چنان بوی بدی دارد که انسان سرش گیج می‌رود. اما عود، این یک تکه چوبی که می‌سوزد، از بوی عطرش، انسان نمی‌خواهد از خانه بیرون برود. بنابراین زیبایی باطنی، زیبایی اخلاقی، زیبایی معنوی انسان، خیلی مهم هستند. قیافه و ... هوس است، گاهی دیده می‌شود که صاحب همان قیافه‌ای که انسان فریب آنرا خورده است، چنان اخلاق کثیفی دارد که نگوی. خدای نکرده، یک غرور عجیبی دارد به شکلی دیگر، در یک مسائل دیگر. در هر حال، این‌ها، تحقیق لازم دارد، پیگیری و صحبت خوب است ولی در حد متعارف، پس از انتخاب، آماده و تسلیم به رضای الهی و قضای الهی و قدر الهی باشیم.

توجه به عیوب خود، پس از تشکیل زندگی

پس از تشکیل زندگی، انسان خودش هم عیب‌های زیادی دارد که برای خودش کشف خواهد شد. فقط به تحقیق متکی نباشیم که من تحقیق کردم و صد درصد اینطور یا آنطور می‌شود. انسان بعضی خصوصیات پنهان دارد که پس از تشکیل زندگی ظهور می‌کند، اینطور نیست که مثلاً از فلان آقا یا خانم [که معرفی کرده] ناراحت شویم که تو گفته بودی که این اخلاقش خیلی خوب است، پس چرا اینطور شد؟ چرا [چنین] گفتی؟ و [چنان شد]. نه خیر! او چکار کند؟ البته ممکن است بعضی افراد در عالم خودش بگوید: بگذار مشکل دو نفر حل بشود و لذا بعضی عیب‌ها را ببوشاند تا اینکه یک زندگانی شروع شود ولی همه اینطور نیستند، یک عده واقعاً آنطور [که] می‌دانستند [گفته‌اند]، تقصیر او نیست. قاعدتاً انسان بعد از تشکیل زندگی، بعضی عیب‌های پنهان دارد که بعد از آن ظهور می‌کند. هیچ کس هم نمی‌دانست که در او این اخلاق، اصلاً وجود دارد یا نه. در خانواده‌ها زیاد دیده شده است، خانواده‌ای که حتی کارشان به متارکه می‌کشد. شخصی بود که ما در جریان کارش بودیم که تحقیق نکرده و با عجله ازدواج کرده بود. به او گفته می‌شود که اول بررسی کنید، می‌گوید طرف دختر عمویم است، در یک مکان بزرگ شده‌ایم. می‌گوییم: درست می‌گوید، بحث قبلی ما، دختر

عمو یا پسر عمو است. اما این نسبت خویشاوندی، غیر این است که این‌ها آقا و خانم هستند. در نتیجه درگیری آقا و خانم، خودش یک گره و حساب خاصی دارد که بعد از ازدواج این را نفس آشکار می‌کند، قبلاً پنهان بود. از آن بالاتر اینکه بعضی از دوستان می‌گفتند که من الآن متوجه شدم که در من غرور وجود دارد، آرام آرام متوجه می‌شوم در من خودبرتربینی وجود دارد. تا حالا این را متوجه نشده بودم. الآن متوجه می‌شوم که در من فلان رذیله وجود دارد. چون شخص به دنبال غیر «سلوک الی الله» نیست، همیشه به کشف عیب‌های خودش توجه دارد، به تربیت خودش توجه دارد، بنابراین عیب‌ها را در خود کشف می‌کند و می‌تواند متوجه شود و شروع می‌کند به مبارزه با آن‌ها و یک صحنه بسیار عجیبی است. خلاصه اگر دیدگاه انسان به وسیله ازدواج کمی عمیق‌تر باز شود و واقع بینانه شود، از نظر خودسازی به چیزهای شگفت‌انگیزی می‌رسد، اینجا است که انسان آرام آرام شروع به تربیت خود در آن مکان می‌کند. فضای سخت و تنگ و فشرده، مسئولیت سنگین و گریزناپذیری است. انسان برای تربیت کردن خود، آنجا متوجه می‌شود که چرا بزرگان می‌فرمایند: اگر اسم اعظم هم بدانی، حالا برو ازدواج کن، ببینیم چه خبر است؟! تا در آنجا جدی جدی بفهمی که چه خبر است! به این‌ها دلخوش نباش که این خواب‌ها را دیده‌ام، این حالت‌ها را می‌بینم، این مسائل را متوجه می‌شوم، از این علم غیب خبر دارم و [از این دست حرف‌ها]. لذا اگر انسان دیدگاهش باز شود، خداوند فرموده است که شرح صدر خاصی می‌دهد، که همان، مبنا است. [غیر این صورت بعد از ازدواج] در انسان توقعات ایجاد می‌کند و همان توقعات دل انسان را تنگ می‌کند، انسان را تحت فشار قرار می‌دهد، به انسان می‌خواهد بگوید که در زندگانی شکست خوردی، زندگانت خراب شد، آرزوهایت خراب شد. انسان در زندگی احساس ناامیدی می‌کند و به دنبال آن، فشار روی فشار، عصبیت روی عصبیت، انفعال روی انفعال، دیگر برای مرد حال و حوصله‌ای نمی‌ماند که بنشیند و ببیند با چه راهی با بچه‌اش چکار باید بکند؟ با خانمش چکار کند؟ در خارج از فضای خانواده هم مادرزن، برادرزن، پدر و مادر خودش، خواهر و برادرهای خودش و دیگران دخالت می‌کنند. دیگر مجال نمی‌ماند که بنشیند و برنامه‌ریزی کند، محاسبه کند و برخوردهای مناسب داشته باشد، کارهای تربیتی با آن‌ها بکند، دیگر نمی‌تواند و داغون شده است. اگر چاره‌ای داشت که با اقدامات منفی مدیریت کند، می‌کند. ولی این هم برخلاف رضای الهی است.

سیر مطالعاتی و توجه به وظایف خود

کتاب‌های «اخلاق در خانواده» آیت الله مظاهری و «آئین همسررداری» آیت الله امینی و «بهشت خانواده» در یک زمینه هستند. انسان این‌ها را با دقت مطالعه کند، هم وظایف آقا را نسبت به خانم و هم وظایف خانم را نسبت به آقا نوشته است، با آن‌ها دقیقاً آشنا شود، ان شاء الله این کتاب‌ها را مطالعه کنید. البته بعد از ازدواج مطالعه کنید، بهتر است. آن‌هایی که به دنبال سیروسلوک نیستند، آن‌ها معمولاً می‌گردند تا وظایف خانم را با دقت بخوانند، مو به مو که من بینم بالأخره او کجا می‌خواهد کلاه سرم بگذارد؟ کجا به من حقه خواهد زد؟ کجا چه خواهد شد؟ آن‌هایی که در راستای سیرالی الله نیستند، معمولاً می‌خواهند از طرف مقابل می‌گیری کنند و می‌گردند دنبال آن‌ها وظایف مربوط به خودش را هم گذرا رد می‌شود و می‌گوید که من فقط این‌ها را دیدم.

اما آن‌هایی که اهل سیروسلوک هستند، برعکس، می‌گردند وظایف خودشان را با دقت مطالعه می‌کنند؛ بینم من در محضر خدا، فردا در مسئولیت الهی و تربیتی خودم، کدام مسئولیت‌ها و وظایفی را دارم که دقت کنم در آن‌ها کم نیاورم. این‌ها را با دقت مطالعه می‌کند که با وظیفه خودش آشنا شود. وظایف خودش را برای رضای خدا، برای ادای بندگی الهی، در مهم‌ترین میدان بندگی، که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، این فضای خانواده است، رعایت کند.



گفتار دوم

هماهنگی نظام حقوقی اسلام با نظام خلقت

قرآن در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۗ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ ۚ فَإِن أَطَعْتِكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً».

«مردان بر زنان قیمومت و سرپرستی دارند، به خاطر اینکه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده، و به خاطر این که مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را می‌دهند، پس زنان صالح و شایسته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسی و حافظ ناموس و منافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده، و زنانی را که بیم دارید نافرمانیتان کنند، نخست اندرز دهید، اگر به اطاعت در نیامدند، با آنها قهر کنید، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد بزیندشان اگر به اطاعت در آمدند دیگر برای ادامه زدنشان بهانه جویی نکنید، و به خاطر علوی که خدا به شما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است.»^۱

مردها قیم امور زندگی خانم‌ها هستند، سرپرست هستند، در تمام امور زندگی، مسائل اجتماعی، سیاسی، قضائی، نظامی و تمام امور خانوادگی. البته عرض شد که قیمیت و سرپرستی به معنای این نیست که مرد این را برای خود امتیازی بداند، مایه شرافت و ارزش بداند و بدینوسیله خود را نسبت به خانم برتر بداند. اگر دقت کنید خداوند متعال خلقت مرد را طوری قرار داده که بتواند اینکار را انجام دهد نه اینکه خودش زحمت کشیده و این را بدست آورده تا بدینوسیله ارزش پیدا کند. خداوند مخلوقات را که در تمام عالم خلق کرده، خاصیتش همینجور است. هر شیئی نسبت به وضع ساختمان خلقتش یک خصوصیتی دارد که از خودش نیست و قانون خداوند متعال است. پس این نمی‌تواند وسیله شرافت باشد، چون خداوند جسم مرد را طوری خلق کرده و ساختارش را طوری طراحی کرده که استخوانش نسبت به خانم محکم‌تر باشد، خداوند خواسته استخوان‌بندی مرد قوی‌تر باشد تا بتواند در کارهای سخت دوام بیاورد، بتواند در برابر خطرهای سخت که برای خانم و اولادش در جامعه پیش می‌آید خودش را سپر قرار دهد. با این وضعیت شرایط مرد ایجاب می‌کند که دارای قدرت مدیریت و تدبیر امور باشد، این‌ها همه مربوط به خلقت و ساختمان وجودی مرد است و وسیله برتری نیست، همچنان که در خانم‌ها نیز یک سری خصوصیتی است که به خلقتش مربوط است و در مردها آن خصوصیات نیست.

خداوند متعال زن را طوری خلق کرده که مهارت زیاد و هنرمندی عجیبی در تربیت اولاد دارد و محیط خانواده را با تمام قدرت گرم نگه می‌دارد. معنای زندگی مرد، این زن است که می‌تواند با مهارت و هنرمندیش ایجاد کند و این‌ها نیز برای خانم مایه برتری و شرافت نسبت به مرد نیست، ساختار و خاصیت خلقتش اینگونه است. شاید اگر مثالی عرض کنیم مطلب به موضوع نزدیک شود: اگر در بدن انسان دقت کنید، خداوند متعال دو عضو بسیار مهم قرار داده که یکی از آن‌ها مغز و دیگری قلب است و هر کدام کار مخصوصی دارند؛ مغز فرمانروایی می‌کند، دستوراتی را به سایر اعضای بدن صادر می‌کند! این را بیاور! آن را انجام بده! به این نگاه کن! این را انجام نده! این را نخور! تماماً در فرمانروایی اوست و قلب

این خصوصیات را ندارد. اما قلب نیز کار حساس دیگری دارد، زنده بودن بدن را تأمین می‌کند، خون‌رسانی می‌کند، مواد و انرژی مورد نیاز زندگی تمام اعضاء حتی خود مغز را قلب تأمین می‌کند. حالا اگر فرض کنیم این‌ها مانند دو انسان بودند و با هم حرف می‌زدند و هر دو به خصوصیات خودشان فخر فروشی می‌کردند، مملکت بدن به چه روزی می‌افتاد؟ مغز افتخار می‌کرد که من برترم، من آقا بالا سر تمام وجود انسانم، با فرمان من است که اعضاء حرکت می‌کند، با فرمان من است که زندگی ادامه می‌یابد؛ قلب هم شروع می‌کرد امتیازات خودش را می‌شمارد، این من هستم که زنده بودن را به تو می‌دهم، اگر من زنده بودن را قطع کنم تو تکان هم نمی‌توانی بخوری! هر دو این‌ها به جای اینکه هماهنگ شوند برتری و غرورشان را نشان دهند. اعضای بدن و خودشان قبل از همه از کار می‌افتند. اما اگر هر دو وظایف خودشان را جدی انجام بدهند و به جای فخر فروشی، به جای منیت، به جای اینکه این خصوصیات را امتیازی بدانند، با تمام جدیت بگویند خلقت من این را ایجاب می‌کند که اینکارها را می‌توانم انجام بدهم، پس این برای من یک مسئولیت است نه فخر فروشی و امتیاز. وظیفه است که بر دوش من گذاشته شده این کارها را انجام بدهم، توجهش به این باشد و قلب نیز همان طور؛ آنوقت این بدن لذت می‌برد، تمام اعضا سالم، تکامل یافته و پر از لذت و الهی آخر.

مکمل بودن زن و مرد در زندگی

در خانواده هم اگر مرد یک سری خصوصیات طبیعتش ایجاب می‌کند که بعضی کارهای مهم را انجام دهد، به جای اینکه فکر کند در خانه منم که باید دستور بدهم، منم که باید فرمانروایی کنم، منم که باید آقا بالا سر شوم، قدرت من از همه بالاتر است، من قدرت تدبیر دارم، فکرش به طرف اینگونه حال و هواها حرکت کند و فراموش کند که قضیه اینگونه نیست، بلکه خلقت من ایجاب می‌کند که این‌ها را انجام بدهم و این‌ها برای من مسئولیت سنگینی است و یک وظیفه است که تعیین شده، نه برتری. وقتی فهمیدم که این‌ها برایم مسئولیت است و در روز قیامت من در مقابل این‌ها طرف سؤال خواهم بود که تو چرا به جای اینکه از این خصوصیات وجودیت برای رسیدن جامعه و بدنه زندگی و خانواده به هدف تکامل و زمینه پرورش استفاده کنی، راه خودت را گم کرده و سوءاستفاده نمودی؟ دیکتاتوری کردی و شروع کردی به توسری زدن به همه موجودات ضعیف‌تر از خودت و با تمام قدرت آن‌ها را زدی؟ [آن وقت نگاهم عوض خواهد شد.] این [زور گفتن به عیال و ظلم به او] از بدترین ظلم‌هاست^۱ که در روایات برای این‌ها عذاب‌های خطرناکی بیان شده است که از شب اول قبر^۲ شروع می‌شود و چه عذاب‌های دلخراشی است! در مقابل زن هم بگویند حالا که مرد اینکار را انجام می‌دهد و خداوند هم به من مهارت تربیت اولاد داده، مسئولیتش را فراموش کند و به صورت کاملاً

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله: شَرُّ النَّاسِ الصَّيِّئُ عَلَىٰ أَهْلِهِ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ يَكُونُ صَيِّقًا عَلَىٰ أَهْلِهِ قَالَ: الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ حَشَعَتِ امْرَأَتُهُ وَ هَرَبَ وَ لَدَّهُ وَ فَرَّ فَإِذَا حَرَ حَضْحَكَتِ امْرَأَتُهُ وَ اشْتَأْنَسَ أَهْلُ بَيْتِهِ. «بدترین مردم کسی است که بر خانواده اش سخت گیر باشد. گفتند ای رسول خدا! سخت گیری بر خانواده چگونه است؟ فرمودند: مرد وقتی وارد خانه شود، همسرش از اوهراسان و فرزندان از او گریزان شده، فرار کنند و چون بیرون رود همسرش شاد گردد و خانواده اش با یکدیگر انس گیرند.» (مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۵)

۲- اشاره ای به حکایت سعد بن معاذ که پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه خودش او را خاکسپاری کرد و برایش دعا کرد ولی وقتی مادر سعد رو به جنازه او بهشت را به او مژده داد! پیامبر به مادر سعد فرمود: سعد اینک به سبب بد اخلاقی با خانواده عذاب قبر دارد. (ر. ک. الکافی، ج ۳، ۲۳۶ و امالی شیخ طوسی، ص ۴۲۸)

زیرکانه شروع کند بچه‌ها را عقده‌ای بار بیاورد، نسبت به محیط گرم خانواده دلسرد کند، اغراض و عقده‌های خودش را بر سر بچه‌های بیچاره خالی کرده و قلب و روحشان را خراب کند و این‌ها از مسیر تربیت الهی و هدف طبیعت، به جاده‌های عقده‌تراشی و انحرافات دیگر کشیده شوند و آن مهارت عجیبی که محیط خانواده را می‌توانست گرم کند به شکل‌های مختلف خانواده را فلج کند. در این حالت علاوه بر خودشان اعضای بدنه این خانواده هم از بین خواهند رفت. خداوند متعال خلقت موجودات عالم را طوری تنظیم کرده که مکمل یکدیگر باشند، یکی را در یک جهت و شرایطی قرار داده و دیگری را ناقص. نقص آن را در این و نقص این را در آن تعبیه کرده تا یک ارتباط محکمی بین این‌ها برقرار شود و با مکمل همدیگر شدن، گردانه زندگی بشری به چرخش بیفتد، در تمام عالم اگر دقت کنید این قانون حاکم است. اگر بدن انسان سر تا پا استخوان باشد استخوانی مثل فولاد و در بدن ذره‌ای گوشت نباشد، چه فایده؟ استخوان مگر می‌تواند تکان بخورد؟! در یکطرف می‌ماند، آنچه این استخوان را تکان داده و به حرکت در می‌آورد و به فعالیت می‌کشاند، این ماهیچه‌ها هستند، آن گوشت‌های قوی هستند که این استخوان‌ها را به حرکت در می‌آورند. و یا بدن دیگری کلاً از گوشت باشد و بگوید آنچه که معلوم است، گوشت چنین چیزی است که استخوان را به حرکت در می‌آورد و مطلب را اشتباهی بفهمد و بگوید پس تمام بدن گوشت شود، این بدن از آن بدن هم بدتر شده و در یک طرف می‌ماند. اینطور نیست که ما این‌ها را با همدیگر مخلوط و موقعیت‌هاشان را قاطی کرده و فکر کنیم که می‌توانیم نتیجه بگیریم، در هر دو صورت نتیجه منفی است. گوشت و استخوان اگرچه ظاهراً ساختار خلقت شان حتی ضد هم دیده می‌شوند ولی این‌ها با همکاری همدیگر است که عضلات را به حرکت در آورده و این بدن حرکت و شروع به فعالیت خواهد کرد و چرخه زندگی در بدن آغاز خواهد شد؛ چون مکمل همدیگرند.

نگاه مسئولانه زن و مرد نسبت به نقش خود در خانواده

نظام خلقت و اراده الهی بر این است که با مکمل بودن و با پیوند این دو، یک حرکت ایجاد شود و آن چرخش چرخ خانواده است. پس اینطور نیست که مرد بگوید پدرسالاری و زن بگوید مادرسالاری. زمانی این مشکل پیش خواهد آمد که هر دو به آن استعداد خدادادیشان به دید فخرفروشی، امتیاز، ارزش و برتری نگاه کرده و سوءاستفاده کنند، اما اگر بر اساس وظیفه و مسئولیت نگاه کنند و اینکه خداوند متعال این‌ها را برای یک هدف بسیار والا و مهم‌تر قرار داده، تا خانواده در این چرخش، به هدف‌های بالاتری رسانده شود و اصلاً هدف از تشکیل خانواده چیست؟ آن زمان است که انسان نگران است، آن مادر با تمام خدمتگزاری در محیط خانه باز هم نگران است که نکند در مسئولیت کوتاهی شود؟ نکند در روز قیامت مورد مجازات قرار بگیرم؟ نکند از کوتاهی من در مسئولیت‌ها ضرباتی که این بچه و خانواده خواهند دید روز قیامت من هم با آن‌ها شریک شوم؟ پدر هم مثل او، آیا در اینجا اختلاف ایجاد می‌شود؟ وقتی عامل اختلاف نیست چگونه اختلاف ایجاد می‌شود؟ زندگانی چقدر محکم می‌شود؟ فلذا اگر می‌بینیم در بعضی خانواده‌ها گاهی مشکلات به این مرحله می‌رسد که خانم می‌گوید من اگر طلاق بگیرم فکرم از این مشکلات راحت می‌شود، تا کی زیر فرمان یک نفر؟ تا کی او بگوید اینجور باش، من هم بگویم چشم؟ [این سخنان به سبب دید غلطی است که دارند].

وابستگی زن و مرد به همدیگر در نظام خانواده

آیت الله مطهری رضوان الله تعالی علیه در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام»، با مستند تحقیق شده از محققان آمار آورده که نه تنها در ایران بلکه در کشورهای دیگر هم، درصد بالایی از زنانی که طلاق گرفته‌اند، متوجه شده‌اند که خیلی اشتباه کرده‌اند، در خود احساس بی‌سرپرستی می‌کنند، احساس می‌کنند آن فشار روانی مخصوصی که از بی‌سرپرستی ناشی می‌شود بیشتر از آن مشکلاتی است که در خانواده پر از مشکل تحمل می‌کردند، آن زمان فکر می‌کرد که تا کی تحت فرمان آن مرد خواهم بود؟ اما حالا فکر می‌کند اینطور نیست که تحت فرمان این مرد است، نمی‌خواهد خودش را بشکند، یک لحظه دقت کند می‌بیند که این مرد در بیرون، در مشکلات زندگی، تحت فرمان ۱۰ نفر است، درد او را هم باید احساس کند، اینکه به دستور مرد خودش گوش نمی‌کند و شأن خود را اجل از گوش دادن به حرفهای مرد می‌بیند می‌گوید من هم برای خودم آدمی هستم تو چرا باید به من بگویی اینکار را بکن یا نکن؟ چطور می‌خواهد محیط بیرون، اداره، محل کار، بازار و... را تحمل کند؟

این مرد بیچاره زیر فرمان ۱۰ نفر ذلیلانه، مشکلاتش را بخاطر خانواده تحمل می‌کند، چطور این را می‌تواند تحمل کند؟ اگر فکر می‌کند همین که مرد در خانه می‌آید و می‌گوید مصلحت اینست اینکار را نکنیم، خانم بگوید چرا به من دستور داده می‌شود، من هم در این خانه شخصیتی برای خودم هستم! متوجه باشد که این مرد بیچاره، ای بسا مجبور است ده‌ها نفر را در زندگی تحمل کند.

مرد هم اینطور است، فکر می‌کند که اگر خانم را طلاق بدهد خلاص می‌شود، اینطور نیست. مردی که خانمش را طلاق می‌دهد یا امثال این‌ها جدا می‌شوند، با تمام ثروت و امکانات و شرایطی که دارد، شاید در بیرون سرش مشغول بوده اما همینکه وارد منزل می‌شود احساس می‌کند یک آرمیوه‌گیر خالی است که به دور خودش می‌چرخد، قدم می‌زند ولی مثل آرمیوه‌گیر خالی که به برق بزنی خودش به دور خودش بچرخد. شبیه چیست؟ چقدر بی‌ارزش است؟

آن مرد به محض اینکه وارد خانه می‌شود می‌بیند خانم نیست ولو اینکه ثروتمندترین موجود است ولو اینکه در بیرون قهرمان است، همینکه وارد خانه شد می‌بیند تمام زندگی‌اش خاموش و تاریک است، در محیط زندگی یک نوع احساس خلأ می‌کند، می‌بیند آنچه به او انرژی داده و وارد جامعه می‌کرد و می‌رفت در بیرون مردی می‌کرد، مهارت و هنرمندی و صمیمیت خانم او بود که شاید این نعمت را اصلاً احساس نمی‌کرد، اگر پنج روز خانمش مریض شود در بیمارستان بماند آن وقت است که احساس می‌کند، حتی اگر با این شرایطی که عرض شد همکاری هم نمی‌کرد، اما این یک نیاز خاصی است که مرد از نظر روحی نیازمند خانواده است.

بنابراین اگر هر دو نفر از خصوصیات خلقت خود سوءاستفاده نکنند و اگر یک لحظه شیطان این‌ها را فریب داد یا دیگران با سخنان عوامانه تحریک کردند، توجه نکنند - که متأسفانه در جامعه ما اینجور مسائل زیاد است -، آن وقت لذت زندگی را با همه مشکلاتش درک خواهند کرد. برای کسی که حتی پدر، مادر، برادر، خواهر و هیچ‌احدی اجازه استفاده از او را ندارد و تمام موجودیت و هستیش را در لحظه قبول عقد داده و خودش را تسلیم کرده، این مرد اگر تمام وجودش را هم قربانی این خانم کند نمی‌تواند جبران کند.

نگاه به زن به عنوان امانت الهی

آیت الله مطهری از پیامبر اسلام صلوات الله علیه اینگونه روایت می کند: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ»، ای مردها شما درباره این خانم چه فکر می کنید؟ او را کنیز بحساب می آورید؟ به چشم حیوان به او نگاه می کنید؟ چه حساب می کنید؟ این انسان است، انسانی باکرامت، انسانی لطیف و ظریف و دارای عواطفی حساس، این را چه حساب کرده اید؟ از خدا بترسید در رابطه با آن ها «فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ»، شما البته که آن ها را گرفته اید و امانت خداوند هستید.

خودت را یک لحظه به جای او بگذار، چرا اوقات تلخی می کنی؟ برای اینکه از روزی که آمده قیافه می گیرد؟ ماتم گرفته؟ اصلاً تو فکر می کنی؟! یک لحظه خودت را در این عالم جای او بگذار و ببین در چه حالی است! بیچاره از خانه پدر و مادر، برادر، خواهر، عمه، خاله، از همه این ها خودش را بریده و به خانه تو آمده و بسم الله روز اولش است، موجودی حساس، پر از اضطراب، یک لحظه خودت را جای خانم بگذار، آن لحظه ببین درون وجودت از اضطراب و خجالت، از غربت موج می زند، اصلاً همسایه بوده، از این خانه آمده به خانه دیگر، الآن اینجا غریب است، حالا بسم الله امروز آمده، دو سال طول می کشد تا به اصول خانوادگی و فرهنگ تو آشنا شود. در خانه خودت، بچه خودت نتوانسته با فرهنگ خودت آشنا بشود! تمام وجود آن بیچاره در اضطراب، انواع اقسام نگرانی و غربت درونش، بسم الله، تازه امروز رسیده و خواهر شوهرش می گوید فلان کار را انجام بده، مادرشوهر می گوید فلان چیز اینجور است، پدرشوهر می گوید بهمان چیز آنجور است. این آقا انتظار دارد خانم مانند مرد باشد، جگر داشته باشد، نترسد، بداند، ایستادگی داشته باشد، مخصوصاً خانم که در طول ماه بعضی روزها است که مریضی مخصوص می گیرد، تمام درونش در مشکلات خاصی است، ای بسا مریضی از یک طرف، از طرفی هم می گویند دختر این فرش را بشور، تو که اصلاً کار بلد نیستی! تو چه دختری هستی؟! تو را اینطوری تعریف نمی کردند! عجب!!!

بابا این یک ماه، دو ماه، یک سال طول می کشد تا خودش را در این خانه پیدا کند، به جای پذیرایی از یک انسان، امانت الهی، یک برخوردها و فشارهای روحی و اوضاعی که متأسفانه در بعضی فرهنگ ها اینطور است که هر وقت عروس آمد اول رگش را بزن تا بعد روبروی مرد نایستد، اگر اول مرد اینطور رفتار نکند و زهر چشم از او نگیرد فردا دیگر نمی تواند این را نگه دارد، عجب! خودمان را هم مسلمان می دانیم؟! با دست خودمان درون یک موجود را پر از عقده و کینه می کنیم و بعد از یک یا دو سال می گوئیم این آدم، همان آدمی که می گفتم نیست! حالا می آیم مثل یک زخم چرکین و از بیرون با زور می گوئیم با این میخ آلوده باید این چرک تمیز شود، بابا درون این را پر از عقده کرده ای، بعد می آیی با روی بد، با دشنام و توهین و مردی بخرج دادن می خواهی آن چرک هائی که در دوران عروسی، خودت، خواهرت، مادرت و پدرت ایجاد کرده اید، با این حرف های زشت چرک ها را تمیز کرده و به راه راست هدایت کنی؟! باید آنچه را که می گوئیم همان بشود! بالأخره باید حرف من باشد، لاقل از وسط ضرر برگردد، لاقل بیا و یک لحظه متوجه شو که یک مقدار هم خودم شریک بودم، خدایا به من توفیق بده، لاقل این عقده ها را با میخ آلوده نیشتر نزنم، با حرف های رکیک وضع درست نمی شود، کمی هم بدتر می شود، بیایم از این به بعد در نفسم تهذیب کنم و متوجه شخصیت الهی، شخصیت انسانی این خانم شوم و با راه درست، این عقده ها و اشتباهات گذشته را تمیز کنم.

حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمُ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ، إِنْ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَا يُوْطِنَنَّ فُرُوسَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُوْنَهُ، فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ، فَاصْرُبُوهُنَّ صَرْبًا غَيْرَ مُبْرَحٍ وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكَسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛

«اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ» از خداوند در رابطه با خانمها بترسید، «فَإِنَّكُمْ» البته که شما؛ «أَخَذْتُمُوهُنَّ» اینها را گرفته‌اید؛ «بِأَمَانَةِ اللَّهِ»، امانت خداوندند؛ «وَاسْتَحْلَلْتُمُ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ» اینها را شما گرفته‌اید، کل موجودیت و بالاترین هستی آنها را به خودتان حلال کرده‌اید و حالا آمدید پررویی می کنید، این را در خانه حیوان حساب می کنید؟! در حالیکه اگر خودت را یک لحظه به جای او بگذاری آن وقت میبینی انتظار داری با تو چگونه رفتار کنند. خداوند توفیق دهد [به این مسائل توجه کنیم. تا در مباحث] بعد ببینیم هدف از ازدواج چیست؟ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

۱- «یعنی ایها الناس! در مورد زنان، خدا را در نظر بگیرید و از او بترسید. شما آنها را به عنوان امانت خدا نزد خود برده‌اید و عصمت آنها را با «کلمه خدا» بر خود حلال کرده‌اید. همانا بر گردن آنهاست که پای کسی را که شما نمی‌پسندید به خانه‌های شما راه ندهند که اگر چنین کردند، آنها را به زدن بدون شدت تنبیه کنید. و رزق آنها و پوشاک نیکوی آنها بر گردن شماست.» (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۲۹۳)



گفتار سوم

خودبرترینی زن و مرد، ریشه مشکلات خانوادگی

جلسه قبل بحث به اینجا رسید که خداوند متعال در جسم و روح خانم‌ها یک سری خصوصیتی قرار داده که در آقایان این خصوصیات وجود ندارد و به آقایان نیز یک سری خصوصیات عطا کرده است که در خانم‌ها وجود ندارد و عرض شد که این‌ها نمی‌توانند وسیله ارزش و فخر فروشی به یکدیگر باشند. این‌ها نه تنها امتیاز نیستند بلکه مسئولیت سنگینی هستند که تک تک این‌ها در موقعیت خودشان برای چرخش حرکت خانواده لازم است. دلیل آنکه در خانواده مشکلات به وجود می‌آید، متأسفانه از چند عامل موجود یکی همان مطلب است که آقا یا خانم می‌خواهد شخصیت خودش را برتر نشان دهد و به وسیله این برتری جویی در خانه، یا مدرسالاری و یا پدرسالاری به وجود می‌آید؛ در تاریخ بشر نیز متأسفانه اگر بررسی شود دیده می‌شود که گاهی زمان‌ها پدرسالاری و گاهی زمان‌ها مدرسالاری بوده و ریشه تمام مشکلات همان منیت، خود برترینی و شخصیت‌های کاذب و خیالاتی است که دو طرف در عالم خودشان برای خود تراشیده‌اند و لذا قرآن ریشه این مشکل را بیان می‌کند و در مسئله خانوادگی، آیاتی بسیار عجیب و تکان دهنده‌ای وجود دارد که بنده تا هر جایی که فرصت اجازه دهد به این‌ها اشاره می‌کنم، بقیه آیه‌ها نیز مورد بحث واقع شوند.

از بین بردن منیت‌ها با توجه به خلقت انسان از خاک

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ، وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»؛ در قرآن چند آیه خانوادگی وجود دارد و این آیه یکی از آنهاست که با مختصر توضیحی، هر چقدر وقت ایجاب کند نکاتی عرض می‌شود. اگر دقت کنید خداوند متعال در این آیه اولین چیزی که انسان را به آن توجه می‌دهد و ریشه اختلافات خانوادگی و مشکلات واقعاً اسف انگیز و بعضاً خانمان سوز در خانه و بلکه در جامعه بشری - چون از آیه جامعه بشری نیز برداشت می‌شود - ریشه همه دردها این است که «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ»! ای انسان، ای کسی که در خیال خودت برای خود شخصیت‌های بزرگی بافته‌ای، ای کسی که خود را چیز مهمی میدانی، ای کسی که به تو در خلقت امتیازاتی داده‌ایم، برای مسئولیت و خدمتگزاری به خانواده و جامعه، با این امتیازها به جای اینکه مسئولیت را بفهمی، به جای اینکه بدانی این‌ها برای من امتیاز نیست، مسئولیت سنگینی بر عهده من است که این‌ها را باید جابه‌جا کنم، عوض این‌ها، این خصوصیات را یک امتیاز بزرگی برای خود می‌بینی، متوجه باش، ریشه تو از خاک است، «وَمِنْ آيَاتِهِ» و یکی از نشانه‌های قدرت نمائی خداوند تعالی همین حقیقت است، که «أَنْ خَلَقَكُمْ» شما را خلق کرد، «مِنْ

۱- «و یکی از آیاتش این است که: شما را از خاک آفرید و سپس ناگهان بشری هستید که منتشر می‌شوید و یکی از آیات او این است که برای شما از خود شما همسرانی خلق کرد تا به سوی آنان میل کنید و آرامش بگیرید و بین شما مودت و رحمت قرار داد و در همین آیتها هست برای مردمی که تفکر کنند و یکی از آیات او خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهاتان است که در اینها آیاتی است برای دانایان» (سوره روم، آیات

تُرَابِ» از خاک، در «خلق» معنایی است که سابقه‌ای نداشت بعد به وجود آمد، قبلاً چیزی به اسم تو در این عالم نبود، اصلاً هیچ در هیچ بودی و تو شروع شدی به خلق شدن از خاک!

خیلی جای تعجب است که این انسان برای خودش یک شخصیت بزرگی یافته که حقیقت ندارد! مثلاً فرض کنید آدمی سر سفره‌ای که باز است نشسته و با لذت تمام پنیر و کره‌ای را می‌خورد ناگهان به او می‌گویند این کره را از نفت درست کرده‌اند، همان لحظه حالت تهوع می‌گیرد و آن را دور می‌اندازد و می‌گوید عجب! من فکر می‌کردم این کره از شیر گاو است، از شیر گوسفند است، همان لحظه‌ای که گفتند آن را از نفت درست کرده‌اند، استفراغ می‌کند و دور می‌اندازد، چرا؟! برای اینکه فکر می‌کرد کره و پنیر می‌خورد ولی تا متوجه شد این همان نفت است که پنیر و کره شده و داخل این سفره شده است از آن‌ها زده می‌شود؛ این استعداد در انسان است که از چیزی به چیز دیگر منتقل شود، حیوانات اینگونه نیستند، اما انسان قادر است از یک وضعیت به وضعیت دیگری انتقال پیدا کند. اما عجیب است برای همان انسان، قرآن فریاد می‌کشد، در جاهای مختلف می‌گوید ای انسان، ای کسی که خودت را خیلی مهم می‌دانی و فخر فروشی می‌کنی، جنس تو از خاک است، همان گرد و غباری که یک ذره از آن به دست بخورد چهار مرتبه دست را با آب و صابون می‌شویی و نمی‌دانی که چکار کنی تو همانی! اما این انسان در اینجا منتقل نمی‌شود، در سر سفره، پنیر و کره را خیلی زود منتقل می‌شود و احساس می‌کند در دهانش دارد نفت می‌خورد اما اینکه از خاک است، این را انتقال پیدا نمی‌کند، این یکی از گرفتاری‌های منیت انسان است. آنقدر منیت وجود دارد که نمی‌خواهد انتقال پیدا کند. می‌بینید مثلاً آقای بَرّاز پارچه را با توپش می‌آورد و روی میز می‌گذارد و می‌خواهد شروع کند و متر کند و بُرد، می‌گوید نه آقا، آن را نده، حالا اصلاً دستش را به پارچه هم نزده، تازه از قفسه پایین آورده، چرا چی شده؟ چه خبر شده؟! چون مثلاً ۱۰ سال قبل یکبار این پارچه را گرفته یا یک جایی دیده، یک دفعه، ۱۰ سال پیش این پارچه سفید شده یا مثلاً آب رفته، فوری به محض اینکه این را می‌بیند، انتقال پیدا می‌کند، مثل اینکه همین دقیقه داخل آن است و فوری می‌گوید نه این را نمی‌خواهم، بابا این ارزان است و فلان است و قیمتش اینجور است، می‌گوید نمی‌خواهم که نمی‌خواهم، مثل اینکه همین الان این پارچه فوری سفید شد و آب رفت [و کوتاه شد] و از بین رفت، در حالیکه الان بَرّاق است و می‌درخشد، چرا؟! چون انتقال پیدا کرد! اما این منیت در انسان نمی‌گذرد انتقال پیدا کند، من جلوی چشم می‌بینم آن پهلوان، آن امپراطور و فلان کس، آن شاه فلانی، از بین رفت و گرد و غبار شد، گرد و غبار! اینجا انتقال پیدا نمی‌کند، چرا انتقال پیدا نمی‌کند؟ این منیت چرا نمی‌گذرد این انسان بیچاره، که استعداد این را دارد سفید شدن یک پارچه در ده سال پیش را فوری متوجه شود، چرا نمی‌تواند متوجه شود من خاک خواهم شد؟! قرآن می‌خواهد ما را به این توجه دهد، یعنی واقعاً انسان لیاقت پیدا کند (ارزش این است) بتواند این لیاقت را پیدا کند که من از خاکم و باز هم خاک می‌شوم و داغون شده و از بین خواهم رفت! همانطوری که به نفت یک ماده زده‌اند و نفت را پنیر کرده‌اند، این خاک را هم خداوند یک ماده زده انسان شده، البته بشر شده نه انسان، چون بشر و انسان فرق‌های جزئی در احساس و در ارزشهایشان دارند، خوب همین انسان وقتی سر سفره از این پنیر حرفی زده می‌شود، در عین حال در ذهن خودش از عظمت آن دستگاه تعجب می‌کند، می‌گوید راستی عجب دستگاهی اختراع کرده‌اند! چقدر مغزهای عجیبی وجود دارد! نفت را بر می‌دارد بوی آن همه جا را فرا می‌گیرد در آن وضع تبدیل به پنیری به این خوشمزه‌گی می‌کند، فوری متوجه این می‌شود؛ اما متأسفانه باز هم خود

فرد متوجه نمی‌شود که این کدام دستگاه است در عالم که خاک گورستان‌ها را جمع می‌کنند و آجر می‌کنند در ساختمان‌ها، گل می‌کنند و کوزه درست می‌کنند، همان خاک است، آن کدام دستگاه است؟! چه ماده‌ای به این زده که این خاک تبدیل به موجودی عجیب و غریب می‌شود، می‌شنود، حرف می‌زند، راه می‌رود، تصمیم می‌گیرد، فکر می‌کند، حالات گوناگون خوشحالی عزا، مشکل و غصه، آرزو و یک موجود اعجوبه‌ای می‌شود؟!!

«وَمِنْ آيَاتِهِ»، خداوند تعالی می‌خواهد بگوید آن دستگاه یک دستگاهی است که این قدرت را دارد که به همان خاکی که پست‌ترین موجود است، ماده‌ای بزند که انسان شود، «ثُمَّ» سپس این خاک را که خمیر کرده و آب و فلان، این دستگاه سیم‌کشی و برق‌کشی، همه تمام شد، «ثُمَّ» تا اینجا خاک بود، سپس چه شد؟ «ثُمَّ إِذَا» از حیث قواعد عربی، در «إِذَا» یک معنای ناگهانی است. ناگهان، یک دفعه! «أَنْتُمْ بَشَرٌ» شما یک دفعه بشر شدید! چه ماده‌ای به شما خورد که همان خاک که جنسش منظم شده بود، بشر شد؟! آن هم بشری که «تَنْتَشِرُونَ» روی کره زمین پخش شد، در منطقه عالم، با سرعت همه جا را بشر گرفت، شد جامعه بشری! آن ماده چه نوع ماده‌ای است؟ نه تنها خودش را به حرکت درآورد، بلکه روی کل کره زمین هم پخش شد. پشت سر آن وقتی انسان را به خودش متوجه می‌کند و می‌گوید که غرورت را کم کن و دست از منیت بکش، آن وابستگی‌هایی که خودت ایجاد کرده‌ای را کنار بگذار، البته یک بحث طولانی است که در جلسه‌های قبل در بحث معاد شناسی یک مقدار از این بحث‌ها عرض شده و به همین خاطر اینجا از این مطالب زود رد می‌شویم تا اینکه به بحث اصلی برسیم. همه مشکل‌ها حل شد دیگر چه مشکلی ماند؟ همه آن ویروس و میکروب و عامل عفونت، آن منم منم‌ها بود و همین که شکست و ریخته شد و خاک شد، بعد از آن دیگر چه چیز ماند؟!!

حل مشکلات انسان‌ها، با تکیه بر قرآن

واقعاً قرآن معجزه است متأسفانه ما از قرآن خبر نداریم، در دنیا به این طرف و آن طرف می‌دوند و دانشکده می‌گذارند، روانشناسی و تشکیلات، مشاوره خانوادگی و... می‌گذارند و جالب است که این‌ها خوب هستند اما انسان وقتی بعضی از این‌ها را می‌بیند، تأسف هم می‌خورد! آن آقایی که ای بسا مشاور خانواده هم هست وقتی نگاه می‌کند می‌بیند که برای خود این آقا یک مشاور لازم است، تمام از غرب و فلسفه‌های اروپائی و از این طرف و آن طرف پر کرده، از یک سری اصطلاحات و یک سری پز دادن‌ها، با یک پز می‌خواهد مشکل یک جوان، یک خانواده را حل کند، ریشه دیدگاه در انسان باید روشن شود، تا ریشه دیدگاه روشن نشده مشکل حل نمی‌شود. این‌ها را مسجد می‌تواند حل کند، این‌ها را مکتب قرآن می‌تواند حل کند، این‌ها را محضر اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند حل کند، این‌ها را کسی که به مبلی تکیه زده، با یک مدلی در آنجا نشسته و با لحن عجیب می‌خواهد تحقیقات روانشناسی بکند و درد این‌ها را با روش‌های عجیب من در آوردی اروپائی پیدا کند، نمی‌تواند حل کند، ای بسا آقای دکتر در عمرش هیچ مسجدی را ندیده، ای بسا از اهل بیت علیهم‌السلام، نام نهج البلاغه را هم نشنیده، این شخص می‌خواهد بیاید و ادعا می‌کند که من انسان را شناخته‌ام و می‌

خواهم مشکل انسان‌ها را حل کنم! مشکل انسان در محضر قرآن حل می‌شود، چون آفریننده انسان خودش این حرف‌ها را فرموده که ما انسان را چگونه آفریده‌ایم و مشککش کجا می‌تواند باشد!^۱

ازدواج، جبران نقص زن و مرد، و رسیدن به آرامش

بعد از آن می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» یکی از نشانه‌های قدرت دستگاه خداوند این است که «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ» اینکه خلق [کرد] برای شما، «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» از جنس خودتان، «أَزْوَاجًا» همسرهایی. خوب اینجا هر دو ناقص هستند جنس مرد ناقص است باید همسری باشد از جنس زن تا بوسیله آن این نقص حل شود و جنس زن هم ناقص است و باید برای او همسری باشد تا به وسیله آن نقص برطرف شود و اینکه این‌ها هر دو دارای نقص هستند، این زندگی ناقص است و از ترکیب این‌ها یک وضعیت جدیدی بوجود می‌آید بنام «لِتَسْكُنُوا» آرامش! در سیم برق تا زمانی که جریان الکتریسیته منفی و مثبت از هم جدا هستند، همانطور می‌مانند و حرکتی ندارند، همین که این‌ها ترکیب یافتند، از ترکیب این‌ها یک پدیده جدیدی به وجود می‌آید به نام نور، که دو دقیقه پیش از این نبود. پس در عالم خلقت مسئله ازدواج، مسئله هوسرانی نیست، قرآن می‌خواهد هدف‌هایی بسیار بلند را به ما معرفی کند، یکی از آن‌ها همین «لِتَسْكُنُوا» است، یعنی آرامش!

حقیقت آرامش در ازدواج

آرامش چیست؟ حقیقت آرامش چیست؟ آیا آرامش تأمین خواسته‌های حیوانی است؟ این‌ها آرامش نیستند، این‌ها کمی هم وسیله درد و عذاب هستند. مثلاً فرض کنید شخصی خیلی گرسنه است از فرط گرسنگی بر سر سفره می‌افتد و نمی‌داند چگونه می‌خورد، نمی‌داند چطور می‌خورد، چون مثل حیوانات فقط مشغول خوردن است. بنابراین بعد از پنج دقیقه می‌بیند شکمش درد می‌کند، دیگر نفس نمی‌آید، در یک طرف می‌ماند و نمی‌تواند تکان بخورد و بلند شود. نوشابه می‌خورد تا سبک شود اما می‌بیند نمی‌شود، بدتر شد، آبمیوه می‌خورد از آن بدتر شد؛ این چه آرامشی شد؟! آیا فقط غذا خوردن آرامش و لذت می‌آورد؟! حالا می‌گوید ای کاش کم می‌خوردم و می‌بیند که درد گرسنگی از این بهتر بود. یک وقت هم است که می‌آید کمی از غذا را می‌خورد، همان کم را خوب می‌جود و بعد این می‌رود در بدن جذب و هضم شده و سوخت و ساز وعده‌های بعدی و قوتی برای بدن می‌شود، آن قوت زمانی می‌آید که از روی هوس نخورده، آن یک معنای دیگری است. کسانی که برای هوسرانی ازدواج می‌کنند، می‌بینند که دردشان زیاد شده، فکر می‌کنند به آرامش می‌رسند، این‌ها همان کسانی هستند که در دادگاه‌ها صد بار می‌گویند نفهمیدم ازدواج کردم، من اشتباه کردم، من فلان شد ازدواج کردم، اگر این را می‌دانستم در بالای کوه می‌ماندم، پنجاه تا مثل این‌ها فحش به خودش می‌دهد، چرا؟ چون معلوم است که اگر در محضر قرآن بود و با دیدگاه‌های قرآنی آشنا بود و در محضر اهل بیت علیهم‌السلام

۱- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمْهُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (سوره ق، آیه ۱۶) «و به راستی که ما انسان را خلق کردیم و می‌دانیم نفس او، او را به چه وسوسه می‌کند. و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم».

تربیت می‌شد، آن موقع می‌فهمید ازدواج اصلاً هوس رانی نیست، در ازدواج اسراری از خلقت است که خیلی معانی بالایی دارد، که ان‌شاءالله تعالی در جلسات بعدی گوشه‌ای از این معانی را عرض خواهم کرد.

مودت و رحمت در خانواده

«وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ» و ما بین شما قرار دادیم - بین آقا و خانم - «مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» خداوند متعال اراده کرده که اینگونه شود. اگر اینطور نباشد معلوم است که ما با قانون الهی حرکت نکرده‌ایم و کُتک آن را هم خواهیم خورد. اراده خداوند این است که بین خانواده مودت و رحمت قرار دهد، در اینجا علامه طباطبائی رحمه الله علیه یک نکته ظریف کوچکی بیان می‌کند که توجه کردن به آن مفید است، «مَوَدَّةً» به آن رحمتی می‌گویند که در اعضای ظاهری انسان هم ظهور کند ولی «رَحْمَةً» فقط در حالات درونی انسان - حالت تحت تأثیر قرار گرفتن - حس دیگری در انسان ایجاد می‌شود به اصطلاح حالت دلسوزی در انسان پیدا می‌شود و آن رحمت است؛ پس بنابراین رحمت این است که این دو نسبت به هم رحمت پیدا می‌کنند، خداوند می‌فرماید: هر دو نفر رحمت دارند و بین هر دو نفر است. چطور آقا وقتی امتیازات خود را می‌بیند، نقص‌های خانم را می‌بیند که این امتیازات در او نیست، آن بهره‌ای که دارد وقتی به آن توجه پیدا می‌کند نسبت به زن حالت دلسوزی پیدا می‌کند. اگر انسان منیت را کنار بگذارد، شخصیت خودخواهی خود را به دور بیندازد و زیر پا له کند اثر آن، این می‌شود که دلش به همسر خودش بسوزد به خاطر یک سری امتیازاتی که خود دارد و او ندارد. نسبت به او یک حالت رقت قلب پیدا می‌کند و خانم هم نسبت به آقا این حالت را پیدا می‌کند، همین که آن شخصیت کاذب را کُشت و زیر پا گذاشت، منیت خود را زیر پا گذاشت، خاک بودن را احساس کرد، می‌بیند که این آقا هم یک سری نیازهایی دارد که در او نیست و یک نوع حالت دلسوزی به او پیدا می‌کند در ته دل او حالتی برای تأمین نقص او ایجاد می‌شود و وقتی هر دو نسبت به هم یک حالت دلسوزی پیدا کردند، اختلاف و اشکال این خانواده کجاست؟ این رحمت که در درون او بود، اگر در بیرون در چشم، زبان، دست و در اعضای ظاهری هم ظهور پیدا کند، می‌شود «مَوَدَّةً»! این رابطه دیگر خیلی محکم تر شد. یک وقت است بگوید آقا من دلم برای شما می‌سوزد، یک زمانی هم است که واقعا بیایم و نشان بدهم که دلم برای تو می‌سوزد از دستش بگیرم و کمکش کنم، در اینجا یک قدرت دیگری پیدا می‌کند، در اینجا در روح طرف مقابل انتقال پیدا می‌کند، اثر متقابل می‌گذارد و این رابطه را محکم می‌کند. خداوند متعال این را می‌فرماید که ما قانون خانوادگی را اینگونه قرار دادیم که اولاً شما را از خاک آفریدیم سپس به ماده خاک شما یک ماده‌ای زدیم که ناگهان بشر شدید، بشری که در عالم پخش شدید و بعد از آن برای شما از جنس خودتان زوج قرار دادیم، آقا را برای خانم و خانم را برای آقا، به هر دو زوج می‌گویند، در اینجا زوج به خانم نمی‌گویند، تا اینکه شما به آرامش حقیقی برسید و بین شما مودت و رحمت قرار دادیم.

درک خلقت خداوندی برای اهل فکر و اندیشه

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، بعد از اینکه همه این‌ها را اینگونه آفریدیم، ما از این یک هدف دیگری داریم! فقط این نبود که شما خانواده چهار دیواری خوش و خرم باشید و به خداوند اینگونه بگویید که خدا ما به حرف‌های تو اینطور گوش کردیم، نه خیر! تازه اگر شما به اینجا برسید بعد از آن در شما یک قابلیت پیدا شده و به برکت آن رشدی در شما ایجاد می‌شود تا به تکامل برسید، البته آن موقع این مطلب و حالت را، در این حرکت و آفرینش ما می‌فهمید.

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ» در آن دستگاه این چینی! البته آیات و نشانه‌هایی است برای چه کسانی؟ «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، کسانی که اهل تفکرند، شعور دارند، تیزبین و دارای عقل هستند، توجه دارند، آن‌ها از جریان خلقت، چیزهای دیگری را می‌فهمند، یعنی بالاتر از اینکه آقا و خانم با هم توافق دارند و خدمتگزار یکدیگرند و درد همدیگر را می‌دانند و هیچگونه برتری برای خود قائل نیستند، بلکه برای دیگری شخصیت قائلند، آثار آن چه می‌شود؟ تازه بعد از این آثار آن به کجا می‌رسد؟ در آنجا کسانی که اهل فکر هستند، اهل اندیشه هستند این‌ها چیزهای دیگری را می‌فهمند که فوق این مسائل می‌باشد، «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ» البته در این، «لَآيَاتٍ» آیه‌هایی است، «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، برای آن‌هایی که اهل تفکر هستند! بقیه بحث در مورد اینکه خداوند در رابطه با آقا و خانم چه چیزی می‌فرماید بماند برای جلسه بعد انشاءالله.

و صلی الله محمد و آله الطاهرين



گفتار چهارم

ملاک ارزش و فضیلت در خانواده

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً»^۱

در بحث خانوادگی به اینجا رسیدیم، از این آیه استفاده کردیم که خداوند متعال، چه طائفه زن و چه طائفه مرد را از نظر شخصیت و احترام با هم به طور مساوی نگاه کرده است. هیچ کدام نمی‌تواند به دیگری پز داده و خود را برتر بداند و بر خود فضیلت قائل شود، به خاطر هر جبهتی از جهات که دارا هستند. این بحث‌ها مفصلاً در جلسات قبل عرض شده است و از جمله آیاتی که به عنوان سند این عرایضمان در جلسات قبل بحث شد، به این آیه و به این مطلب رسیدیم که خداوند متعال می‌فرماید: «ارزش، فضیلت و برتری فقط برای کسانی است که دارای این خصوصیات هستند»، در سایر آیات هم به گونه‌های دیگر بیان فرموده است و در اینجا با توضیح بیشتری در مان و داروی دردهای جامعه و دردهای خانوادگی را به عنوان جامعه‌ای کوچک و اولین زیربنای جامعه بزرگ، داده و مشخصاتش را ذکر فرموده که در جلسات قبل آن مواردی که به بحث ما مربوط بود، عرض شد و رسیدیم امروز به این صفت بسیار مهم «و الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ!»

آن چیزی که دارای ارزش است، این نیست که زود از کوره در رفته و اظهار ناراحتی کند و یک حرکت‌هایی نشان دهد که در خانه فرزند و همسر از وی بترسند. این فضیلت نیست. قرآن می‌فرماید آن کسی که صبرش زیاد است، دارای فضیلت است، او برتری دارد، آن هم نزد خدا! که در آینده این‌ها کشف خواهند شد. در مورد صبر، بزرگان بسیار بحث کرده‌اند، که دارای مراحل و ابعاد مختلفی می‌باشد و در این رابطه صحبت‌های بسیاری شنیده‌ایم. صبر در مصیبت، صبر در طاعت، صبر در ترک معصیت و اینکه آثار صبر چیست و مطالب مفصل که الآن قصد نداریم وقت جلسه را بگیریم و در محضر اساتید هستیم و می‌خواهیم از ایشان استفاده کنیم، بنده تبرکاً با مختصر توضیحی می‌خواهم عرایضمان را ان شاء الله جمع‌بندی کنم.

معنای صبر و اهمیت قرآن به آن

صبر حالتی در درون و روح انسان است. وقتی چیزی که با آن موافق نیست و روح و طبیعت او از آن خوشش نمی‌آید، پیش می‌آید و در مقابل آن یک وضعیتی از درون خود ایجاد می‌کند و یک حالت استقامت و مقابله برای خنثی کردن آن وضعیتی که با آن برخورد کرده، ایجاد می‌شود. پس در اینجا خود روح دخالت دارد، روح باید دارای آمادگی باشد

۱- «به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبیا و زنان صابر و شکیبیا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است» (سوره احزاب، آیه ۳۵)

که این صبر را در درون خود ایجاد کند. علامه طباطبایی آمار این صبر را حدود ۷۰ مورد از قرآن، در تفسیرالمیزان در آورده که خداوند متعال، انسان را تشویق و ترغیب به صبر کردن نموده است و آثار و برکات بلند و عجیبی در قرآن برای آن بیان فرموده است. طبیعی است که این ۷۰ آیه را در این جلسه نمی‌شود بخوانیم و ترجمه کنیم و توضیح دهیم، به چند جلسه وقت نیاز دارد و از بحث اصلی هم خارج می‌شویم. بنده نمونه‌ای از آیات را خوانده و ترجمه می‌کنم و اگر مختصر توضیحی لازم باشد، عرض نمایم. قرآن می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱، «وَاسْتَعِينُوا» کمک بخواید از صبر و نماز و البته که آن نماز بسیار سنگین و مهم است، «إِلَّا» مگر کسانی که اهل خشوع هستند، که نماز بر آن‌ها سنگین نمی‌آید. «الَّذِينَ» این‌ها کسانی هستند که یقین کرده‌اند به اینکه پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و البته آن‌ها به محضر خدا باز خواهند گشت.

استعانت از صبر و نماز در مشکلات

در آیه دیگری می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مشکلاتتان، گرفتاری‌هایتان، سختی‌هایتان، بلاهایتان و در مصیبت‌ها از صبر و از نماز کمک بگیرید، البته و مسلماً خدای تعالی با کسانی است که اهل صبر می‌باشند.

در آیه دیگری می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۳ البته، لام تأکید آورده و نون تأکید ثقیله، سه چهار بار تأکید را آورده به هم وصل کرده، «البته حتماً حتماً»، مسلماً ما شما را به بلاء و گرفتاری دچار می‌کنیم، شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقص و کمبود در اموال، نقص در جان‌هایتان آزمایش می‌کنیم، ثمراتی که از جانتان یا اولادتان باشد و خلاصه از دسترنج‌تان و حاصل زحمت‌هایتان باشد، به این وسایل شما را به بلاها، گرفتاری‌ها دچار و امتحان می‌کنیم؛ «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»، مژده بده به کسانی که صبر می‌کنند! آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌ها کسانی هستند که وقتی مصیبتی به آن‌ها می‌رسد، می‌گویند البته که مالک ما خداست و از محضر خدا آمده‌ایم و به محضر او باز خواهیم گشت؛ «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ»، آن‌ها همان‌هایی هستند که خدای تعالی به آن‌ها صلوات می‌فرستد و از جانب خدا صلوات بر آن‌ها می‌رسد و رحمت می‌آید و آن‌ها همان انسان‌های هدایت شده هستند، آن‌هایی که به دنبال هدایت می‌گردند و اهل هدایتند و هدایت شده‌اند، نه [اینکه] هنوز اهل گمراهی هستند. همان‌ها اهل هدایتند.

۱- از صبر و نماز کمک بجوئید و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع پیشگان، که یقین دارند به پیشگاه پروردگار خویش می‌روند و به او باز می‌گردند» (سوره بقره، آیات ۴۵ و ۴۶)

۲- ای کسانی که ایمان آوردید از صبر و صلاة استعانت جوئید که خدا با صابران است» (سوره بقره، آیه ۱۳۵)

۳- «ما به طور حتم و بدون استثناء همگی شما را یا با خوف و یا گرسنگی و یا نقص اموال و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزمایم و توای پیامبر صابران را بشارت ده، یعنی آن‌هایی را که وقتی مصیبتی به ایشان می‌رسد می‌گویند: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ما ملک خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت، اینان مشمول صلواتی از پروردگارشان هستند و ایشان تنها ایشان راه یافته‌گانند» (سوره بقره، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷)

پاداش بی حساب و نزول ملائکه، به سبب صبر و استقامت

در آیه دیگری می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱، البته، «إِنَّمَا» حصر است، حقیقت این است و غیر از این هم نیست کسانی که اهل صبرند و صبر می‌کنند اجر می‌دهد که به آن‌ها داده می‌شود، «بِغَيْرِ حِسَابٍ» بدون حساب و کتاب است. در این مورد مرحوم علامه طباطبایی از امام صادق علیه‌السلام حدیثی نقل می‌کند و ایشان هم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل فرموده که حضرت فرمودند: «إِذَا نُشِرَتِ الدَّوَابُّ وَ نُصِبَتِ الْمَوَازِينُ لَمْ يُنْصَبْ لِأَهْلِ الْبَلَاءِ مِيزَانٌ وَلَمْ يُنْشَرْ لَهُمْ دِيْوَانٌ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲.

در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْبَشُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^۳، البته آن‌هایی که گفتند پروردگار ما خداست و سپس بر روی این عقیده خود استقامت نمودند، معلوم است که بعدها مشکلات بسیاری پیش خواهد آمد و همین که گفتند الله، اینطور نیست که در این دنیا برای او مقامات و جاه و جلال بسیاری بدهند و به همه پز بدهد که آقا من هم بنده خدا شده‌ام، نخیر! هر کس اینگونه فکر کند اشتباه بزرگی مرتکب شده است و قرآن در آیات مختلفی می‌خواهد این مطلب را برساند که اگر کسی خواست با حق و در راه حق حرکت کند و در رأس «الله» بگوید، معلوم است که مصیبت‌های بسیاری بر سرش خواهد آمد و در عبارت چنین می‌فرماید که اگر این را انتخاب کند و بعد از آن هم در این راه استقامت کند، ملائکه به جهت این‌ها فرود خواهند آمد. ملائکه صریح آیه قرآن است، در آیات قبلی عرض کردیم که عالم طبیعت ظرفیت نزول ملائکه را ندارد. چون ملائکه حق محض هستند و این عالم ظرفیت آن را ندارد که حق محض در آن جلوه کند. این بحث قبلاً عرض شده بود اما اینجا این مطلب استفاده می‌شود که انسان می‌تواند ظرفیت خود را آنقدر بالا ببرد که ملائکه را ببیند یعنی انسان باید خود را به آن مرحله برساند که ملائکه را ببیند، قابلیت یابد که ملائکه بیایند و به قلب وی نازل شوند و ملائکه را مشاهده کند.

این آیه را هم می‌خوانم و عرایضمان را جمع‌بندی کنیم با مختصر توضیحی:

۱- «بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند پاداش نیکی است! و زمین خدا وسیع است، (اگر تحت فشار سران کفر بودید مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند!» (سوره زمر، آیه ۱۰)
 ۲- «هنگامی که دفترها و پرونده‌های عمل باز می‌شود و ترازوهای عمل سنج بکار می‌افتد برای اهل مصیبت و بلاء نه ترازویی نصب می‌شود و نه پرونده عمل گشوده می‌گردد سپس این آیه را تلاوت فرمود: إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۰۱)
 ۳- «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نرسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!» (سوره فصلت، آیه ۳۰)

شرح صدر، عنایت نور الهی بر قلب انسان

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱، آیا کسانی که خدای تعالی سینه این‌ها را گشوده، ظرفیت آن‌ها را به برکت اسلام گسترش داده، پس آن‌ها در یک نور الهی قرار گرفته‌اند و از پروردگار برایشان نوری است، آیا این انسان‌ها با آن‌هایی که قلبشان مرده و قساوت گرفته مساویند؟! هیچ موقع زندگی این‌ها مساوی نیست! ریشه زندگی انسان، چه فردی، چه اجتماعی، چه خانوادگی، چه جمعی و به هر شکلی که باشد می‌بینیم که قرآن به اصل نکته توجه می‌دهد. اگر می‌بینیم در ظاهر اعمال برای یک نفر مسائل و مشکلاتی پیش می‌آید، قطعاً به اصل و ریشه و دل انسان برمی‌گردد، آنجاست که باید قضیه روشن شود. اگر چه روانشناسان دنیا به خودشان زحمت داده و چیزهای جدیدی به دست می‌آورند، آزمایش‌های بزرگی انجام می‌دهند. شب و روز خودشان را خسته می‌کنند، یک سری تئوری‌های روانشناسی طراحی می‌کنند، دارو می‌دهند، روان‌درمانی می‌کنند و بعضی مسائل را به وجود آورده‌اند و شاخه‌های مختلفی را در عالم باز کرده‌اند، برای خودشان دکان باز کرده‌اند، مخصوصاً در اروپا که گرفتاری‌های روحی زیاد است، نمی‌دانم روانشناسی کودک، روانشناسی خانواده، روانشناسی جوان، روانشناسی فلان، عیبی ندارد، چیزهای خوبی هستند اما این‌ها در مقابل دستوراتی که قرآن داده به روشنایی نور شبرنگ یا نور کبریت شبیه هستند. قرآن ریشه این‌ها را بیان کرده است، مشکلات زندگی انسان و کسی که دارای قساوت قلب است با کسی که شرح صدر دارد و سینه‌اش در نور اسلام گشوده شده است. اگر زندگی بزرگان را مطالعه بفرمایید مشاهده می‌کنید، زندگی اهل بیت علیهم‌السلام را با زندگی خلفای بنی عباس و بنی امیه در طول تاریخ مقایسه کنید. به حالات بزرگان اگر نگاه کنیم به عنوان سمبل و نمونه خیلی روشن می‌توانیم مشاهده کنیم که این‌ها، آن زندگی نورانی و با صفای پر از نشاط باطنی را با همه مشکلات زندگی که داشتند، از کجا گرفته‌اند؟! عرض شد که در این موارد، قرآن آیات متعددی را بیان کرده، ما مقدمه و مؤخره عرایضمان را جمع‌بندی می‌کنیم، ترجمه این آیات را بطور خلاصه عرض می‌کنیم. پس استفاده می‌شود که انسان باید روی روح خودش کار کند، مرکز زندگی دل انسان است، آنرا باید با نور اسلام پرورش دهد تا این ظرفیت گشوده شود.

شرح صدر و افزایش آستانه تحمل انسان

اگر اکثر مشکلات زندگی خانوادگی انسان را بررسی کنیم، چه از سوی مرد و چه از سوی زن، حتی در مورد مسائل اجتماعی زندگی، دلیل عمده آن این است که ظرفیت انسان کوچک مانده است. در مورد این مسئله بزرگان مثال خوبی زده‌اند، که آنرا عرض می‌کنم. مثال می‌زنند در مورد ظرفیت یک ظرف، ظرفیت این ظرف هر چقدر کوچک باشد، با کوچکترین ضربه‌ای که به آن وارد شود، فوری سرریز شده و می‌ریزد. این استکانی که الآن اینجاست، با کوچکترین ضربه قطعاً سرزیر شده و خواهد ریخت. چرا؟ چون ظرفیت آن کوچک است، حالا همان ضربه را بیایید به یک استخر بزرگ بزنید، احساس می‌کنی که اصلاً تکان نخورد، اینجا با یک ضربه کوچک، آب جاری شد و همه جا را خیس کرد

۱- «آیا کسی که خدا سینه‌اش را پذیرای اسلام کرد و در نتیجه همواره با نور الهی قدم برمی‌دارد چون سنگدلان است؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا دل‌هایشان را نرم نمی‌کند آنان در ضلالتی آشکارند!» (سوره زمر، آیه ۲۲)

ولی آنجا ده برابر این ضربه را به استخر زدی، حتی اگر موجی هم ایجاد کند یک موج کوچکی بود که آن هم نیست شد و از بین رفت. هزاران تن وزنه را به یک دریا، یک اقیانوس بزن، آیا اقیانوس سرریز شده و همه جا را آب می‌برد، آن طوریکه این استکان ریخت و همه جا را خیس کرد؟ اصلاً هضم شده و از بین می‌رود، نیست می‌شود! فرق در ظرفیت متفاوت آن‌ها است. در آنجا آن ضربه به آن بزرگی و با آن شدت، آب از آب تکان نخورد و اگر هم تکان خورد در اطراف آن از بین رفت اما اینجا با یک ضربه کوچک جاری شد، دلیل این چه هست؟ بخاطر این است که ظرفیت فرق دارد. قرآن می‌فرماید: **«برای آن‌هایی که ما به برکت اسلام شرح صدر داده‌ایم و از نور الهی بهره‌مند هستند»**، طبیعی است و ما در زندگیمان می‌توانیم آنرا ملاحظه کنیم. می‌بینی یک نفر هنگام خارج شدن از منزل بسیار ناراحت بود و غم و غصه زیادی داشت مثل آدم‌های دنیاپرست، مثلاً فکر و خیالش ناراحت بود و مشکلات و عصبانیت و غم و غصه! به بازار رفت و پیش‌بینی هم نمی‌کرد، یک وقت معامله‌ای کرد و یک میلیون به نفع او شد، آیا در آن لحظه در درون او از خوشحالی و از شوق و از لذت آن یک گسترشی ایجاد می‌شود یا نه؟ اصلاً فراموش کرد که صبح هنگام خروج از خانه در چه حالی بود و چگونه بود؟ هنگام ورود به منزل هم یادش رفته بود که در خانه یک ناراحتی داشت، همه فراموش شد، چرا؟ چون چیزی شیرین‌تر از خواسته‌اش به او رسید. شوق و ذوق آن، در روح وی گسترش مختصری ایجاد کرد، انبساط ایجاد کرد، کمی ظرفیت باز شد. در نتیجه هر ناراحتی بود در درون آن ذوب شد و از بین رفت، هضم شد رفت.

ایجاد شرح صدر، به برکت ارتباط با «رَبِّ»

شاید این را بارها در زندگی خودمان مشاهده کرده‌ایم. آزمایش آن خیلی ساده است و دانشگاه فلان لازم ندارد، که در دانشگاه فلان، روانشناسی فلان در اتاقی آزمایش شود، انسان در زندگی خود می‌تواند آن را لمس کند، انسان اینگونه است. خدای تعالی می‌فرماید آن انسانی که از نور الهی بهره‌مند است از نور پروردگارش! به عبارت آیه توجه کنید:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، می‌فرماید: **«فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ»** از نور پروردگارش! آیا وقتی مبلغ یک میلیون، اینگونه حال انسان را می‌تواند عوض کند، ببین حالا خالق عالم، خالق این خلقت و خالق این انسان که «رَبِّهِ» قرآن به نکته بسیار ظریفی اشاره فرموده، از خود پروردگار! این چاله که چاله بسیار کوچکی بود، با یک کانال که به اقیانوس بی‌نهایت اتصال یافت، به نور پروردگار خودش اتصال یافت، معلوم است دیگر ظرفیت از این چاله بودن خارج شد، اگر استخر بزرگی هم باشد، اگر فقط خودش باشد، بعد از مدتی می‌گندد و از بین می‌رود چون محدود است، اما چاله کوچکی با یک کانال ارتباط پیدا کند، به یک دریاچه، این آب همیشه زنده خواهد بود. همیشه زلال و با نشاط خواهد بود ولو اینکه در این ارتباط، نمی‌بینم که در زیر زمین از کجا رفته و چگونه تسویه شده است! اما بالآخره این از برکات اتصال است. الآن این ظرفیت گشوده شد به برکت این ارتباط و از چاله بودن درآمد.

نماز و توجه به پروردگار در مشکلات

فلذا اگر دقت فرمائید قرآن مخصوصاً در این دو آیه، صبر و نماز را همراه هم آورده است: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱، «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» نماز حالت توجه و اتصال بین انسان با پروردگارش است. این ظرفیت کوچکش را، هستی و وضعیت وجودیش را، کانالی می‌زند و به پروردگار عالم اتصال می‌دهد. وقتی انسان توانست با این نماز، توجه پیدا کند وقتی تمام توجهش به سمت پروردگارش بود، به برکت توجه، نفس از عالم طبیعت بریده خواهد شد. زندگی انسان با این توجه است. در مورد «توجه» قبلاً مفصلاً بحث شده و نمی‌خواهیم وقت عزیزان را بگیریم. «توجه» خیلی چیز اعجوبه‌ای است. باز هم عرض می‌کنم چندان تشکیلات دانشگاهی لازم نیست، انسان در زندگی خود می‌تواند به راحتی آزمایش کند. انسان با دقت کمی در زندگی خودش، از این مسائل عبرت‌های زیادی می‌گیرد. چقدر در زندگی‌مان این اتفاق می‌افتد ولی دقت نداریم که زندگی انسان به توجه کردن اوست؟! همان که اراده کرد و توجهش را از چیزی قطع کرد، توجهش را از حیاط قطع کرد و به اخبار رادیو در منزل متوجه کرد، از حیاط دیگر بریده شد و در حیاط زندگی ندارد. حتی در اتاق نشسته ولی توجهش را از اتاق قطع کرده و متصل نمود به آن جریانی که در حیاط اتفاق افتاده و از پنجره به آن نگاه کرد از اتاق خارج شد دیگر در اتاق نیست! جسمش در اتاق است ولی خودش نیست رفت به حیاط. این «توجه» خیلی چیز اعجوبه‌ای است. توجه گاهی به صورت جبری انسان را به این سو و آن سو می‌کشد، نشسته بود به اخبار گوش می‌کرد، ناگاه گفتند بچه‌ها از پله‌ها افتاد، روح چون ارتباط درونی با این مسئله دارد، با این حادثه تمام وجودش را کشید و به سمت پله‌های حیاط برد. الآن اگر بگویی آقا اخبار چه گفت؟ اصلاً اخبار را نشنیده، آیا به گوش‌هایش پنبه گذاشته بود؟ یا خوابیده بود؟ یا چه اتفاقی افتاده بود؟ هیچ چیز، آنکه باید می‌شنید من بودم، من هم رفتم حیاط به دنبال بچه در پله‌ها، آن جسم من است که اینجا نشسته است. وقتی از اینجا قطع شدم، من اینجا نیستم که تحت تأثیر قرار بگیرم و بشنوم، بدانم، صحبت کنم، بخندم، گریه کنم و چیزی بفهمم، دیگر در اینجا نیست، من اینجا نیستم که تحت تأثیر آن قرار بگیرم! وقتی انسان به حضرت باری تعالی توجه پیدا می‌کند و به برکت نماز پروردگار خود را پیدا می‌کند، که اگر خدا توفیق دهد به احترام این جلسه و مکان مقدس و احترام آقا امام حسین علیه السلام و آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به احترام خون شهداء، این لطف و عنایت را کرد که ما بفهمیم نماز را که چگونه چیزی است، از شکل نماز مختصری خارج شویم، از ظاهر و مدل ظاهری آن و حرکات ظاهری خارج شده و به باطن آن کمی راه یابیم و توفیق پیدا کنیم که در نماز با توجه‌مان، با پروردگار خودمان اتصال برقرار کنیم. هر کس در اندازه خودش حالا ما که نمی‌توانیم امام علی علیه‌السلام بشویم ولی در حد خودمان همین اندازه که احساس کنیم در نماز «توجه» یعنی چه؟ ولو کم، به همان مقدار که توجه به عالم بالایی رفت، انسان همان مقدار از توجه به عالم طبیعت پست و گندیده، آزاد و بریده می‌شود. به محض بریدن از این عالم، آثار این طبیعت که عصبانیت‌های بی‌مورد، غم و غصه‌های بی‌مورد، اضطراب‌های بی‌مورد و فلان و فلان [بود]، رفت دنبال کار خودش! این از یک طرف، از طرف دیگر آن موقع نمی‌فهمد که چرا نمک آش کم است؟ چرا لباس را ۳ روز است آنجا گذاشته‌ای و نشسته‌ای؟ آقا چرا فلان؟ خانم چرا فلان کار اینطور انجام دادی؟ همه آن‌ها رفت دنبال کارش! چون روح از این مسائل بریده شده و تحت تأثیر

۱- «من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن» (سوره طه، آیه ۱۴)

این مسائل نیست. یا خانم نسبت به آقا فلان مسئله چرا اینطور شد؟ اون متوجه یک مطلب بزرگی شده و از طبیعت بریده شد و مطلب هیچ وقت آنقدر کوچک نیست که بعد بگویند که فلان خانم رنگ پیراهنش اینگونه است و من مدام به تو می گویم ولی تو نمی خری! از غصه آن به گرفتاری بزرگی افتاده است. همه آن‌ها دیگر قطع شد، رفت. وقتی آن قطع شد، عصبانیت، غم و غصه، همه آن‌ها از ریشه خشکید و رفت. بالاتر از آن، این است که وقتی به پروردگار خودش توجه پیدا کرد، آنجا دیگر برکات، نورانیت، شیرینی، حظ و لذتش فوق آن چیزی که در دنیا به دنبالش بود، آن را دریافت می کند. از لذت آن نشاطی که دارد، تلخی و کاستی‌های این طبیعت مادی را بی اعتبار می کند و به آن طرف می اندازد.

منشأ اخلاق قرآنی، ذکر و توجه الهی است

این انسان قدرتی پیدا کرد، یک قدرت روحی عجیبی که این قدرت روحی عجیب به او کمک فوق العاده‌ای در حل مشکلات و گرفتاری‌های او کرد، اینجاست که واقعاً دارای اخلاق سالمی است. اخلاقی که انسان مثلاً به زور چیزی بگوید تا در بین اقوام او را انسان خوش اخلاقی بدانند. این حالت از آن دیگری بهتر است. این خیلی خوب و زیباست. توفیق جبری است که انسان برای اینکه فامیل او را خوش اخلاق بدانند، با همسر و فرزندانش آنگونه رفتار می کند، عیبی ندارد ولی این اخلاق نیست! اخلاقی که قرآن تعریف می کند، ریشه آن باید از ذکر الهی شروع شود، از توجه الهی شروع شود و حقیقتاً اینگونه باشد. آنجاست که وقتی به او گفتند آقا شما اینقدر زحمت کشیده بودی که بگویند اخلاق خوشی داشت، حالا برعکس تعبیر می کنند یا به شکل دیگری زحمت‌هایم را بی ارزش می کنند، در اینجا فرقی مشخص خواهد شد. آنجا مشخص خواهد شد که این اخلاق پایدار بوده یا ناپایدار است. اینجا مطلب خیلی طولانی است که اگر وارد شویم نمی توانیم مطالب را جمع بندی کنیم. ظاهراً وقتمان هم تمام شد. پس خلاصه بحث در مورد «صبر»، علاوه بر مطالب استفاده شده از بزرگان، علمای عظام و الی آخر، امروز از این آیات استفاده کردیم که صبر واقعی زمانی حاصل می شود که انسان از درون خود، روح و قلبش را با نور الهی تربیت و پرورش دهد و از رحمت الهی بهره مند شود و در وی یک ظرفیت گسترده‌ای باز شود و با گشوده شدن این ظرفیت گسترده، هر گونه مصیبت و مسائل و ناگواری‌های خانوادگی، اجتماعی، شخصی و طبیعی و غیره در اینجا هضم و نابود شود و برود و نتواند در انسان فشار ایجاد کند و در نتیجه انسان هم مجبور شود در مقابل آن فشار، خدای نکرده عکس العمل‌های غیر معقول از خود ظهور دهد. پس از امتیازات دیگر انسان، داشتن چنین صبری است. خداوند به احترام آقا امام حسین علیه السلام که سمبل واقعی صابری در آن مصیبت‌ها برای شیعیان و پیروان خود بود و عملاً نشان دادند و درس دادند که ای شیعیان ما، در عشق الهی و در انواع مصیبت‌ها در عشق الهی چگونه باشید، [به ما هم عنایت فرماید].

سخت‌ترین گرفتاری‌ها برای آن افرادی است که بخواهند در طریق حق حرکت کنند، حق صحبت کنند، حق برخورد کنند. انسان باید تاوان حرکتش در راه حق را بدهد. برای اینکه اصلاً در ذات حق مشکل است [و حرکت در راه حق با مشکلات عجیب شده است]؛ فلذا قرآن می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا

بِالصَّبْرِ»^۱، «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ»! بلافاصله، این مطلبی است که یک بحث قابل توجهی دارد که خداوند توفیق دهد در مورد این موضوع خاص ان شاء الله بحث شود. در این جامعه پر جار و جنجال و پر از شیاطین، دشمنان اسلام در آخرالزمان با تمام قدرت به میدان می آیند تا اهل حق را در مسیر حق با آخرین سیستم و بالاترین مدل مشکلات گرفتار کنند، ان شاء الله خداوند به برکت این جلسات توفیق دهد و لذت حق و صبر در راه خدا را به ما بچشانند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

۱- «مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده‌اند» (سوره عصر، آیه ۳)



گفتار پنجم

عقاید انسان، حاصل درک او از عالم خلقت است

بحث به اینجا رسید که هر عمل، رفتار و کرداری از اعضاء و جوارح انسان صادر شود، رنگ همه آن‌ها از عقیده او گرفته می‌شود. منشأ همه عقیده است. وضعیت عقیده انسان مربوط به این است که عالم خلقت، انسان و گذشته و آینده او را چگونه درک کرده است، نسبت به آن درک و شعور و بینش، عقیده خواهد یافت و این عقیده مسیر اعمال وی را مشخص خواهد کرد. پس درک و شعور انسان بسیار مهم است و ارزش دارد که در مورد آن بسیار وقت گذاشته شده و بسیار زحمت کشیده شود تا درک و شعور و بینش خودش را در عالم به مراتب بالاتر برساند. اگر ملاحظه فرمایید وقتی به یک نفر که به طور مادرزادی نابینا و ناشنوا باشد یا اعصاب بویایی او فلج بوده و هیچ بویی احساس نکند، بگویی که تعریف کن دنیا را چگونه می‌شناسی؟ مسلماً تعریفی که خواهد کرد بسیار ناقص‌تر از آن کسی است که فقط چشمانش بطور مادرزادی نابیناست، او هم به قدر توان خود این عالم را ناقص درک کرده و همان را تعریف خواهد کرد نسبت به کسی که این پنج حس قوی و سالم را دارد. پس این پنج نوع حس موجود در انسان، در حکم پنجره‌هایی در بدن او هستند که هر کدام به نوعی انسان را با عالم طبیعت و خلقت و هستی ارتباط می‌دهند و هر کدام از آن‌ها به نوعی این عالم را به انسان معرفی می‌کنند و هر کدام هم کار مخصوص به خود را دارند؛ این آدمی که به طور مادرزاد اعصاب بینی‌اش فلج بوده و هیچ بویی را حس نمی‌کند، از وقتی به این عالم آمده نمی‌داند بو یعنی چه؟ چشمانش هر قدر هم تیزبین باشد، مثل دوربین از چندین کیلومتر فاصله به تماشا بنشیند نمی‌تواند در عالم، حقیقتی به نام بو، چه بوی خوب و چه بوی بد را بداند که یعنی چه. در نظر او تاریک و مبهم است حتی اگر در بین گیاهان نشسته باشد از جهت بو آن رابطه قطع است.

فطرت توحیدی و توان معرفتی انسان

اخیراً دانشمندان با خوشحالی زیاد و منت گذاشتن بر بشریت می‌گویند ما حس دیگری را در انسان کشف کرده‌ایم که بالاتر از حیوانات است، حسی بنام حس ششم که با آن، انسان چیزهای دیگری درک می‌کند که این پنج حس دیگر نمی‌توانند آن‌ها را درک کنند، در حالیکه این‌ها غافل هستند در قرآن و ادعیه ما، در فرمایش ائمه علیهم‌السلام به حسی خیلی بالاتر از آن اشاره فرموده‌اند که اگر در وجود خودش به آن‌ها برسد به حقیقت حس خواهد رسید و خود حس ظهور پیدا خواهد کرد. اینجاست که حس هفتم، هشتم، دهم و... به حس نمی‌توان شماره داد. تمام حقیقت حس انسان تا حالا از طریق پنج حس مانند پنجره‌هایی در وجود ما باز شده است، عالم را با پنج درجه می‌توان شناخت، درک و شعور ما هم نسبت به آن است. عقیده‌مان هم همینطور! انسانی که حس ششم را شناخته، بیشتر از آن شخصی که پنج حس را شناخته، اعتقاد دارد. حال با این مقایسه، ببینید آن شخصی که حقیقت تمام حس‌ها را شناخته، چگونه عالم را شناخته است. مواردی که برای من مبهم است، قرآن و روایات ما، نام آن را «**فطرت توحیدی**» می‌گذارند؛ آن یک حس است که فقط خدا را می‌شناسد. هر حس برای خودش کاری دارد! پس علت اینکه عقیده انسان نسبت به خدا ضعیف است، این است که آن حس معمولاً خاموش شده است، آن را باید درمان کرد. چاره‌اش در آن است و گرنه انسان هر قدر هم که بخواهد دنبال خدا بگردد، ای بسا کمی به انحراف هم کشیده شود. همانطور که اگر شما به یک شخص که

کور مادرزاد است هر قدر هم که عالم طبیعت را تعریف کنی، دنیا بیاید برای او تعریف کند، او آنچه که حقیقت آن است را نخواهد فهمید، فقط آنچه را که تو برایش تعریف می کنی چون به تو اطمینان دارد، آن‌ها را به ذهنش خواهد برد و آن‌ها را حساب می کند و از این‌ها در ذهن و عالم خودش یک برداشت‌هایی خواهد کرد و آن‌ها را ثبت می کند، نه آنچه که در واقعیت وجود دارد. این عقیده هیچ است و پایه و اساسی ندارد. شما یک ماه زحمت کشیدید و این طبیعت را به او تعریف کرده‌اید، این گلستان، این باغ، این آبشار، حال اگر در عرض ۵ دقیقه یک رهگذر بگوید فلانی تو را سرکار گذاشته و این چنین نیست، تمام شد دیگر! همه آن‌ها می رود دنبال کار خودش! برای اینکه حرف‌های گذرایی در ذهنش بود که رفت پی کارش! حداقلش این است که به شک می افتد، اما این‌ها جای آن را نمی گیرد که او برود چشمش را درمان کند و چشمش حتی یک نور ضعیفی را هم ببیند، خیلی کم، حال تلاش می کند با حس مستقیم ببیند که در عالم طبیعت که می گفתי این باغ است، یعنی چه؟ آن حس باید باز شود. حال تمام دنیا بیایند و بگویند که آقا شما را سرکار گذاشتند و این چنین نیست، به اندازه سر سوزنی نمی توانند به عقیده او لطمه بزنند، برای اینکه حس باز شده است و او با این حس رابطه مستقیم دارد و دیگر نمی توان عقیده را عوض کرد. پس حس خداشناسی باید در انسان تقویت و درمان شود. اگر حس خداشناسی کور و خاموش باشد، انسان هر قدر هم که بخواهد دنبال خدا برود، آن ایمان پایه‌ای ندارد. یک مثال کوچکی عرض کنم و مسیر عرایضمان را مشخص کنیم؛

دور شدن انسان از فطرت الهی، بر اثر عدم مراقبت

ملاحظه فرمایید این پنج حسی که خدای تعالی در انسان قرار داده، جزو خلقت انسان است و ساختگی نیست. یعنی آن لحظه که وارد این عالم شد، این‌ها در خلقت او وجود داشت، دیدن، شنیدن، چشیدن، بویدن و لامسه. چون پدر و مادر و اطرفیان از این‌ها مواظبت کرده اند، سالم مانده‌اند و در نتیجه کمی در این عالم رشد کردند و حالا درک می کند که دیدن یعنی چه، شنیدن یعنی چه، بقیه یعنی چه، اما اگر از آن مراقبت نمی کردند و بچه همانطور که چهار دست و پا می رفت و چاقو را یا میله را برمی داشت و چشمش را درمی آورد، بعد از ۶-۷ سال به او بگویند که آقا دیدن، یک همچین چیزی است و دارای این شرایط است او اصلاً نمی داند که تو چه می گویی! هر قدر به او بگویی که تو این حس را داری و حتی با این چشم رفتی و آن میله یا چاقو را دیدی، برداشتی و به چشمت فرو کردی، هیچ چیزی در خاطرش نمانده است، هر چقدر هم که راجع به چشم، دیدن و اهمیت آن توصیف و تعریف کنی، به مقدار جزئی هم در یاد او نیست! در اول خلقت، در خمیره، فطرت و سرشت او این چشم وجود داشت منتهی از روی نادانی و جهالت از آن به خوبی مراقبت نشد و از بین رفت و حالا که می خواهد چیزهایی را درک کند، دیگر نمی داند مطلب چیست، آن حس خداشناسی هم بر اساس فرمایش روایات و قرآن، در خمیره انسان، در فطرت، در خلقت او وجود داشت، آن لحظه‌ای که وارد این عالم شد و با اولین نفسی که خواست بکشد، این فطرت خداشناسی در وجود او بود و به خوبی هم روشن بود که خدا یعنی چه، خدا را حس می کرد! متأسفانه چون این حس «فطرت خداشناسی» مواظبت نشده، به مرور زمان در اثر جهل و نادانی، از بین رفته است؛ بنابراین الآن که بزرگتر شده و می فهمد وقتی به او می گویند خدایی وجود دارد و الله

یعنی چه، با این حرف‌ها بیگانه است. درباره خدا پنجاه نوع سؤال به ذهنش می‌رسد، در حالیکه جایی برای این سؤال‌ها نبود. این حس اگر شکوفا می‌شد، اصلاً خودش مستقیم لمس می‌کرد که خدا یعنی چه.

نقش پدر و مادر در از بین بردن حس فطرت توحیدی فرزند

متأسفانه پدر و مادر سایر حس‌ها را مراقبت می‌کنند و در نتیجه کودک سالم می‌ماند، اما نه تنها این حس «توحید و خداشناسی» را از ابتدای کودکی مراقبت نمی‌کنند، -کودک که خودش که نمی‌فهمد و باید مراقبت شود- بلکه آن کسانی هم که باید مراقبت کنند، خودشان چاقو را برمی‌دارند و فطرت را از بین می‌برند! چاقو، میله و آب جوش این هم، «گناه» است. کودک به محض باز کردن زبان، خوب و بد را که نمی‌فهمد، شروع به فحش دادن می‌کند، به جای اینکه پدر و مادر او را کنترل کنند و مواظب باشند تا فحش ندهد چون که فطرتش را از بین می‌برد و در خلقت این اثر دارد، به جای این‌ها حتی خوششان هم می‌آید و چند فحش رکیک هم خودشان یاد او می‌دهند که بگذارد مثلاً در فلان شب نشینی جلوی همه، این‌ها را بگوید و همه بخندند. همان پدر و مادری که باید مراقب باشند و عیب‌های فطرت توحیدی را خاموش کنند، خاصیت آن را از بین می‌برند! بعد از چند سال که بچه بزرگ شد نه تنها مواظبت نکردند، بلکه خودشان هم از یک طرف چاقو را برداشتند و به جان آن افتادند، خدای ناکرده فطرت کودک را خاموش کردند! حقه‌بازی و دروغ‌گویی را به او یاد می‌دهند و می‌گویند فرزندم در این زمان تو خوب می‌توانی گلیم خودت را از آب بیرون بکشی، حقه‌بازی را خوب یاد گرفته‌ای! راه‌های آن را هم به کودک یاد می‌دهد و از بچگی، همه دست به دست هم می‌دهند که این فطرت و حس خداشناسی را از بین ببرند و نابود کنند. حالا که می‌خواهد کمی خوب و بد را درک کند و بفهمد و بگوید که خدا یعنی چه، الآن خدایی که او قبول می‌کند، غیر از خدایی است که او می‌توانست با این حس آن را دریافت کند، عین کور مادرزادی که نمی‌داند چشم یعنی چه، چون در زمان جاهل بودنش آن را گم کرده است و هر چه هم می‌گویند آن را گم کرده‌ای، خودش که دیگر مستقیماً رابطه‌ای با حقیقت ندارد؛ این تبلیغاتی که زمین و آسمان، در و دیوار همه الله می‌گویند، او این تبلیغات را در ذهنش نگه داشته و الله الله می‌گوید، نه اینکه با «حس خداشناسی» با الله آشنا شده و به آن اعتقاد پیدا کرده است. بنابراین مثل شناخت خدا در این شرایط، مثل بت‌پرستی زمان جاهلیت است.

تفاوت معرفت فطری به خدا با تعبّد به خدای خیالی

جاهلیت عرب نیز از روی نادانی از چوب، درخت و سنگ برای خودشان ربّی درست می‌کنند به نام «بت» و به ساخته دست خودشان می‌گویند این ربّ ماست! تبلیغات قوی بود و حکومت‌ها و اربابان، آن چنان قوی شده بودند که باور در آن جوّ این بود که این ساخته واقعاً ربّ ماست و برای آن قربانی هم می‌کردند! الآن ما در اثر تبلیغات یک خدایی را در ذهنمان باور کرده‌ایم که خودمان آن را ساخته‌ایم، نه آن «الله» که فطرت توحیدی ما به آن شناخت پیدا کرده. اول به اختیار خود خدایی برای خودمان و به دست خودمان ساخته‌ایم و به آن سجده می‌کنیم و از او می‌خواهیم و خدای بافته در ذهن و خیال خودمان است. فقط در زمان جاهلیت عرب، جنس خدا از سنگ و چوب بود، جنس خدای ما از خیال است. توجه ما به خدایی بیرون از حقیقت‌مان و ساخته ذهنمان است. این ایمان، هزاران اشکال به خدا می‌گیرد؛ جا دارد به

چنین خدایی بگوید آخر چگونه همه چیز را اینطوری خلق کرده است؟ چگونه بوده است؟ راست می‌گویی دیگر! به آن خدایی که تو با اختیار خودت بافته و ساخته‌ای، می‌گویی چگونه دیگر؟! آن را هم خودت ساخته‌ای و خلق کرده‌ای دیگر! جواب آن این است، چگونه همه جا است ولی هیچ جا دیده نمی‌شود؟! چگونه خدایی فلان اشکال را دارد و صدها اشکال دیگر؟! به محض اینکه شخص به مدرسه می‌رود وارد دانشگاه می‌شود یک شخص منحرف ۳-۴ مورد اشتباه را که بیان می‌کند، می‌بیند علم درست می‌گوید، تا دیروز که سواد نبود، هیچ اختراعی نبود و نمی‌دانست چه هست و چه نیست؟ می‌گفتند الآن علم همه چیز را ثابت کرده است، با دو تا کلمه مثل آن کور مادرزادی که عقیده‌اش به حقایق به آن عظمت را، زود می‌توان از بین برد و منحرف کرد، رفت پی کارش! آقا نماز شب هم می‌خواند ولی ظلم‌های بسیاری هم می‌کند! نماز جماعت هم می‌خواند، ریشه این‌ها برمی‌گردد به این خدایی که در خیال خودمان ساخته‌ایم، در رابطه با آن خدا ما بعضی کارها را می‌کنیم اثر هم ندارد، اگر هم داشته باشد مشخص نیست. اما چاره‌اش این است که آن فطرت خداشناسی و حس خداشناسی را که خدای تعالی قرار داده بود و در اثر نادانی از کودک خودمان، یا دیگران آن را از بین برده‌ایم، دوباره درمان و معالجه کنیم.

رسیدن به معرفت و لقای خداوند

اگر ذره‌ای از آن حس [فطرت توحیدی] باز شود، دیگر تمام شد، آن موقع می‌بینیم که خداوند در بیرون نبود، خداوند در آسمان‌ها نبود، خداوند ضمن اینکه همه جا است و من با تمام وجودم آن را حس می‌کنم و حس کردن خدا با این حس توحیدی امکان دارد؛ متأسفانه وقتی که با بعضی افراد از «لقاءالله» حرف می‌زنی، زود می‌گویند آقا کافر شدی دیگر؟ کافر می‌شوی، لقاءالله؟! قرآن خودش در چند جا فرموده است که انسان می‌تواند به «لقاءالله» برسد، در مقابل قرآن که دیگر چیزی نمی‌تواند پیدا کند، می‌گویند آن به قیامت مربوط است، در قیامت انسان می‌تواند خدا را ببیند، در حالی که ما بعضی از آیات را داریم که اشاره به این دنیا دارد، این شخص چرا این اشتباه را می‌کند؟! برای اینکه تا اسم دیدن را می‌شنود فکر می‌کند دیدن با چشم است! نخیر این دیدن، نوعی اصطلاح است یعنی آن حس خداشناسی که در وجود انسان است، اگر شکوفا شود، بیمه شود، خدا را حس می‌کند. در زندگی ما مثال‌های فراوانی است، مثلاً یک نفر عطری را خیلی تعریف می‌کند که یک جور عطری است که چنین و چنان است، فلان است مدام می‌گوید، به محض باز کردن در شیشه آن عطر وقتی بوی آن به بینی انسان می‌رسد، انسان نشاط پیدا می‌کند و چگونه از لذت بوی آن از خود بی‌خود می‌شود و بعد می‌گوییم، مشاهده کردی؟ عطر را دیدی؟ در اینجا «دیدن» یعنی چه؟ عینک که سهل است، دوربین هم بگذارند نمی‌توان دید، عطر و بوی آن یعنی چه! دیدن در اینجا یعنی حس کردی؟ به حقیقت رسیدی؟ با تمام وجود، آن حسی که مربوط به او نبود، حال با آن ارتباط برقرار کرده، حال به این حقیقت که من می‌گفتم، رسیدی؟ دیدی؟

لقای الهی و شهود آن، با رسیدن به معرفت فطری

در اینجا قرآن این را صراحتاً می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱، پس آن دیدن خداوند در روز قیامت، برای همه است چه کافر و چه مؤمن، اما گناهکار، کافر و مشرک اسم جلال خداوند را ملاقات خواهند کرد و مؤمن جمال خداوند را ملاقات خواهد نمود. مشرکین جلال الهی را، مؤمنین جمال الهی را! بله، بحث آن ملاقات در جای خودش محفوظ ولی در این دنیا قرآن در سوره کهف فرموده «فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» هر کس امیدوار است که پروردگار خودش را ملاقات کند دستورالعملش این است که حس ملاقات الله را در خودش شکوفا و درمان کند یا در جای دیگری امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه می‌فرماید: «أَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي» تا به اینجا می‌رسد که «وَبَاطِنٍ مَّكْنُونٍ ضَمِيرِي» خدایا من مشاهده می‌کنم، «أَشْهَدُ» گواهی می‌دهم، گواهی و شهادت بدون مشاهده اصلاً باطل است؛ امکان ندارد که یک نفر بگوید: آقا چیزی را ندیده‌ام و گواهی می‌دهم، مشاهده می‌کنم ولی خودش را اصلاً ندیده‌ام! حال که مشاهده نکرده‌ای چگونه با این صراحت می‌گویی «أَشْهَدُ»؟! منتها مشاهده با چه؟ امام حسین علیه‌السلام عرض می‌کند: «بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي» خدایا با حقیقت ایمان تو را مشاهده می‌کنم. با باطن و روح قلب و درونم ترا مشاهده می‌کنم؛ «وَبَاطِنٍ مَّكْنُونٍ ضَمِيرِي» با این بر تو شهادت می‌دهم، آنموقع می‌شود شهادت! آنموقع می‌شود «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وگرنه این را فقط برای ثوابش که نگفته‌اند، ثوابش هم در جای خودش؛ این دعاها درس توحید و درس عقایدند که با صراحت کامل می‌فرمایند، مسیر ما را مشخص می‌کنند که ما اشتباه نرویم و بخاطر اینگونه مسائل، صوفی و درویش مسلک نشویم. خداوند درویشان و صوفی‌ها را هدایت فرماید که بعضی گروه‌ها و حرکات آنان، بهانه‌ای شده به دست بعضی‌ها که آمده‌اند حقایق توحیدی با این عظمت قرآن، روایات و ادعیه را که پر است از مطالب توحیدی و معرفتی که این را مولا علی علیه‌السلام می‌فرماید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید، حدیث آنقدر اعتبار قوی دارد که هم از پیامبر نقل شده هم از علی علیه‌السلام که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» هر کس توانست حقیقت خویش را بشناسد که کیست و چیست، البته که پروردگار خود را شناخته است! در جای دیگری امام حسین علیه‌السلام در این دعا می‌فرماید «مَتَى غِبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٌ يَدُلُّ عَلَيْكَ»^۲ خدایا کی غیب شده‌ای؟ کی درخفا مانده‌ای که برای تو دلیلی بیاورند که به این دلیل خداوند وجود دارد؟! اگر ما الآن در اینجا یک سوزنی گم کنیم، احتیاج داریم که یک روشنایی پیدا کنیم تا با نور آن این سوزن را بیابیم. اما وقتی بخواهیم روشنایی را پیدا کنیم، روشنایی را با چه بجوییم و پیدا کنیم؟ روشنایی که خودش، تاریکی‌ها را، پنهان‌ها را نشان می‌دهد! برای پیدا کردن هر تاریکی، روشنایی نیاز است. روشنایی، خودش خودش را نشان می‌دهد! ما در تمام عالم بخواهیم هر چیزی را ثابت کنیم که حق است یا باطل؟ با الله، با نور الله، با کلام الله، با هدایت الله می‌توانیم متوجه شویم که چیزی اصلاً وجود دارد یا نه، حق است یا باطل. عرض شد که حضرت می‌فرماید: «ای خدا تو کی پنهان شده‌ای که احتیاج داشته باشیم که برای تو دلیل

۱- بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند» (سوره کهف، آیه ۱۱۰)

۲- اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹ (دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه)

بیاوریم که ثابت شود تو هستی؟ اگر ما برای چیزی دلیلی بیاوریم که ثابت شود آن چیز وجود دارد، با نور تو ما آن دلیل را اثبات می‌کنیم، تو آن نور را به عقل می‌دهی و عقل با آن می‌فهمد که این حق است یا باطل؛ اگر تو به عقل آن نور را ندهی که از نور خود توست، عقل چاقو را برمی‌دارد و همه چیز را از بین می‌برد، همه چیز از نور توست، منتها من آن چشم را ندارم. حضرت در ادامه دعا عرض می‌کند: **«عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ»** کور باشد آن چشمی که تو را نمی‌بیند؛ اگر دقت فرمائید همه آن‌ها به حس توحیدی مربوط است.

در ادامه دعا عرض می‌کند: **«أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ وَ بِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ، فَاهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ وَ أَقْمِنِي بِصِدْقِ الْعُبُودِيَةِ بَيْنَ يَدَيْكَ»** خدایا آرزو و گمشده من این است که به تو وصل شوم؛ واقعا یک نفر به این رشد برسد، به این درک برسد که ببیند در عالم هرچه که غیر خداست، پوچ است، نیست و باطل و ساخته ذهن و وهم و خیال است اصلاً همچون چیزی نیست؛ عرض می‌کند که خدایا من آرزویم این است که به تو وصل شوم، پس مرا با نور خودت هدایت فرما و با صداقت بندگی و عبودیت در پیش خودت برپایم دار. بله، راه آن را به ما نشان می‌دهد! آن حس خداشناسی چه موقع باز خواهد شد؟ عمل جراحی آن، طبابت و معالجه آن چیست؟ با صداقت بندگی کردن! **«بِصِدْقِ الْعُبُودِيَةِ بَيْنَ يَدَيْكَ»** عبارت آخر را هم از دعا عرض می‌کنم، امام حسین علیه السلام در همان دعا می‌فرماید: **«أَنْتَ الَّذِي»** تو همان خدایی هستی که **«أَشْرَفْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَاكَ»** به بندگانی که دوستدار آن‌ها هستی با نور خودت به قلب ایشان تابش می‌دهی، روشنایی می‌بخشی، **«حَتَّى عَرَفُوكَ وَ وَحَدُّوكَ»** در نتیجه با آن نوری که به قلب آن‌ها ریختی آن‌ها تو را شناختند، به تو محبت پیدا کردند و حال، تو را مشاهده می‌کنند. آن حس، آن‌ها را به تو ارتباط داده است، **«وَ حَدُّوكَ»** به توحید رسیده‌اند. پس ریشه توحید از درون انسان شروع می‌شود!

خوب در اینجا بحث خیلی مفصل و طولانی است. بخاطر اینکه هم وقت تمام شد و هم اینکه این بحث جا دارد که ده‌ها جلسه، فقط در مورد توحید صحبت شود. بزرگان مطالب فراوانی فرموده‌اند، ده‌ها جلد کتاب، هزاران صفحه مطلب در مورد خدا که جا دارد بحث شود ولی چون بحث ما در مورد مسائل خانوادگی است، خواستیم به این موضوع اشاره کنیم که اگر ما بخواهیم مشکلات خانوادگی حل شوند، اختلافات خانوادگی حل شوند، از جمله عوامل و درمان‌های مفید آن این است که باید عقیده خداشناسی و قیامت‌شناسی اعضای خانواده را بالا ببریم و تربیت کنیم. اگر این عقیده تربیت پیدا کند، بسیاری از مشکلات از ریشه خشک خواهند شد و این راه درمان است. به خاطر اهمیت قضیه که اشاره شد ان شاء الله اگر توانستیم با یک سری جزوات ساده و خوب، عبارت‌های ساده، بیان ساده، به اعضای خانواده‌مان، عقاید حقه الهی را تحویل بدهیم، آنجاست که لذتش را می‌بینیم و حتی در جامعه نیز همینطور.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ



گفتار ششم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً»^۱

در مباحث خانوادگی از این آیه استفاده خاصی کردیم، اگر چه این آیه کل ابعاد زندگی مؤمنین و مؤمنات را در تمام سطح ابعاد جامعه بیان می‌فرماید ولی چون بحث ما در مورد مسائل خانوادگی است، از این قسمت استفاده می‌کنیم تا بحث صبر در جلسه قبل به اندازه‌ای که لازم بود، عرض شد.

معرفت و آگاهی زمینه رسیدن به خشیت الهی

در ادامه بحث می‌فرماید: «وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ» مؤمنین و مؤمنات به برکت آن بینش و درکی که از عالم هستی دارند و از خداوند تبارک و تعالی دارند، این‌ها نوعی ذلت نفس دارند. درباره خشوع چون در جلسه قبل مفصلاً بحث شده است، از آن زود می‌گذریم. در آیه دیگری می‌فرماید: آن ذلت نفس، مستقیماً با آگاهی انسان که از خدا دارد، رابطه دارد. فرض بفرمائید در یک زندان، چند نفر زندانی باید اعدام شوند، اعلام می‌شود که حکم شما این است که شما را به برق وصل می‌کنند، کسی که از یک منطقه خیلی دور و پرت آمده و نمی‌داند که برق یعنی چه، شاید در عالم خودش خیلی هم خوشحال شود که به ما حتماً یک چیزی هم خواهند داد که مثلاً به خانه ببریم و برویم، حالا به هر حال در حال خودش نیست که چه می‌شود! اما آن کسی که آگاهی دارد و شناخت و معرفت دارد که برق یعنی چه، [و می‌داند] انسان را به برق وصل کنی چه می‌شود، چون آن درک می‌کند که انسان را اگر به برق وصل کنند چه خواهد شد، رنگش خواهد پرید، از خوف و خشیت این برق، نبضش به هم می‌خورد و اصلاً تا اجرای حکم، تمام وجودش آب می‌شود؛ معرفت چنین چیزی است، معرفت و آگاهی یک نقش خیلی اعجوبه‌ای دارد!

قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ»^۲ وقتی قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» خودش هم با «إِنَّمَا» آورده است، یعنی حقیقت این است و چیزی غیر از آن نیست که فقط آن کس از خدا خشیت دارد و واقعاً ذلیل بودن خودش را احساس می‌کند و می‌داند در محضر خدا هیچ و ناچیز است، کسی به این مطلب نمی‌تواند برسد، مگر با آگاهی و معرفت الهی! دستور و بیان قرآن است، بی‌خود نیست که مجالس علم، تحصیلات علمی و هیئت‌هایی که در آنجا از قرآن

۱- به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکبیا و زنان صابر و شکبیا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است» (سوره احزاب آیه ۳۵)

۲- «از انسان‌ها و جنندگان و چهارپایان انواعی با رنگ‌های مختلف، (آری) حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند خداوند عزیز و غفور است!» (سوره فاطر، آیه ۲۸)

و اهل بیت علیهم السلام برای ما معرفت حاصل می‌شود، از جانب اهل بیت علیهم السلام در مورد عظمت آن مجلس برای ما توصیه شده است. به هر حال در این موارد چون مفصل بحث شده است زود از این مباحث می‌گذریم که به سایر مباحث برسیم.

پس از علامات معرفت این است که عارفان و عالمان خودشان را نمی‌بینند و منیت آن‌ها از بین می‌رود. در اینجا این اشتباه نشود که انسان خود را ذلیل می‌داند، در نظر خدا ذلیل است، به این معنا نیست که مؤمن به بهانه‌ای که من ذلیل و هیچم و ارزشی ندارم، به اشتباه بیافتد و ارزش و حیثیت مؤمن بودنش را زیر پا گذارد، این‌ها نکات ریزی دارند که چون قبل از این بحث کرده‌ایم، گذرا عبور می‌کنیم. عرض کردیم که یکی این است که انسان خودش را هیچ می‌داند و یکی اینکه وظیفه دارد که به عنوان یک مؤمن، شخصیت و حیثیت مؤمن بودن را باید حفظ کند. به بهانه‌ای که من چیزی نیستم، در جامعه خیلی از مسائل را حفظ نکند و به حرکات و کارهای بسیار عقلایی، بی‌اعتنایی کند، اگر واقعا خود را هیچ بداند، در درونش یک لذتی احساس خواهد کرد نه اینکه در بیرون خودش را و در بین عرف عقلاء، حیثیت مؤمن را رعایت نکند! این مطلبی است که اگر به بحثمان وارد کنیم، تحت الشعاع قرار می‌دهد، بعداً در موردش بحث خواهد شد.

معنای عمیق صدقه و تصدق

«وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ» از جمله‌های علامت‌ها این است که صدقه می‌دهند، چه خانم‌ها و چه آقایان! متأسفانه تصدق در جامعه ما چنان مطرح شده که مثلاً هنگام خارج شدن از خانه، یکی دو تومانی در صندوق بیندازد و با آن سرنوشت خود را تنظیم کنند «که بلاها را دفع می‌کنم، و به خواسته‌هایم می‌رسم» خیلی ساده و عوامانه ۵ تومانی می‌اندازد به صندوق و می‌گوید با این به همه چیز می‌رسم، با ۵ تومان معامله تمام زندگیمان را می‌کنیم. البته این کار بسیار خوب است و در حد و اندازه خودش مفید است. برای انسانی که غافل و بی‌خبر است، به نسبت آن صفت بسیار زیبایی است. انسان همان به اندازه ۵ تومان هم توجه داشت که مقدرات و تقدیرات عالم از جای دیگر تنظیم می‌شود و انسان از اراده خودش اینگونه بریده می‌شود، این‌ها مفید و خوبند؛ اما صدقه و تصدق، فقط این نیست!

صدقه و تصدق معنای بسیار عمیق و وسیعی دارد، انسان پس از اینکه به حالت خشوع رسید و آن منیت به کلی از بین رفت، به برکت آن، او به یک رحمتی می‌رسد و در درونش رحمت الهی موج می‌زند. بزرگان این مثال را زده‌اند که وقتی باران می‌بارد، آن زمینی که سرفراز است و سرش را بالا گرفته، باران در آنجا نمی‌ماند ولی آن جایی که چاله است، باران و رحمت الهی پر می‌شود. آن قلبی که از منیت و غرور و خود بزرگ‌بینی سرش را بالا می‌گیرد، رحمت الهی در آن ساکن نمی‌شود، آنجا خشک و خالی است. اما آن قلبی که واقعاً ذلیلانه شکست و فرو ریخت، آنجاست که رحمت الهی موج می‌زند، دریای رحمت الهی تولید می‌شود، قلبی که با رحمت الهی موج بگیرد، این قلب در اعضای ظاهری و باطنی انسان، اثر رحمت الهی را تولید می‌کند. بنابراین، این انسان نه اینکه عوام فریبی کند نه اینکه برای خودش دکان باز کرده و مردم را فریب دهد، تزویربازی کند، نخیر! اصلاً تحت تأثیر رحمت الهی قرار می‌گیرد و رحمت الهی بر زبان، چشم و دست و پا و اعضای ظاهری و باطنی وی حکومت می‌کند، فوران و تجلی می‌کند. بنابراین از معاشرت‌های فردی، اجتماعی، خانوادگی به هر شکل، رحمت تولید می‌شود، این صدقه است. یک حالت خاصی است که آن را فقط اولیاءالله متوجه می‌شوند. آن حالت مخصوص رحمت که پدر و مادر نسبت به فرزند خودش دارند، دلسوزی مخصوص دارند،

یک گوشه ناچیزی از آثار و علائم آن رحمت الهی است. پس در اینجاست که زندگی این انسان و حرکاتش در رابطه با جامعه و دشمنانش، با یک رحمت خاصی است.

تصدق و رحمت ائمه علیهم السلام بر افراد بشر

افرادی را که ائمه علیهم السلام در جنگ می‌کشتند، با کسانی که رزمنده‌های دیگر می‌کشتند، این‌ها رحمت الهی را اعمال می‌کردند که هم او زود بمیرد و از ادامه گناهش نجات یابد و هم جامعه. نه اینکه کینه‌توزی می‌کردند، نه اینکه مثلاً عصبیت شخصی داشته باشند. یعنی حقیقتاً حتی با دشمن خود نیز از باب رحمت برخورد می‌کردند. یک حال عجیبی است، از برکت خشوع! خشوع فقط این نیست که انسان در خیالات خودش بگوید من خشوع دارم، گردنم را هنگام خواندن نماز کج بگیرم و الی آخر. این‌ها نیست! این‌ها خیلی از مراتب انسانی غافل هستند. وقتی درون انسان به این معنا رسید، آنجاست که در وی ریشه حسادت و بخل و کینه‌توزی‌ها و بسیاری [از] صفات رذیله می‌خشکند و از بین می‌روند. در احوالات یکی از بزرگان است که در حضور شاگردانش در جلسه بحث نشسته بود وسط درس یک لحظه، از یکی از شاگردانش که غایب بود و آنجا حضور نداشت، خیلی تحسین نمود. یکی از شاگردان حاضر در جلسه، خیلی باهوش بود و فوری ساعت را یادداشت کرد، (ساعت تحسین و احسن گویی استاد را در حق شاگرد غایبش)، تا آن شاگرد از مسافرت برگشت، پرسید فلانی تو در ساعت فلان چه کار می‌کردی؟ او کمی فکر کرد و گفت: بله من در جاده با ماشین در حال حرکت بودم و در راه بودم، پرسید در راه چه اتفاقی افتاد و چه کار کردی؟ گفت که یک مسافری بود که هم صندلی بودیم او را خواب گرفت و افتاد روی من، من متوجه شدم که او مریض‌الحال است و گاهی نیز از دهانش آب می‌آمد و بعضی حالات و من هم سراسر راه را تا به وطن برسیم، برای اینکه او اذیت نشود و ناراحت نشود، با وجود اینکه خودم هم احتیاج به استراحت داشتم و خستگی راه و همه این مسائل، تا آنجا که می‌توانستم تکان نخوردم که او از خواب نپرد و ناراحت نشود، معلوم بود که به استراحت احتیاج داشت و مریض‌الحال بود و گهگاهی هم با دستمال، دهانش را تمیز می‌کردم فقط همین! چیز دیگری نمی‌دانم و به ذهنم نمی‌آید. بله صدقه یعنی این روح رحمت. وقتی او این جریان را از آن بزرگوار، استاد عالیقدر می‌شنود، می‌گوید الله اکبر! این اولیاءالله وقتی در عالم هستی تا این اندازه شاگردانش را می‌بیند، پرده طبیعت در پیش رویشان نیست و در جاده و در آنجا، احوالات شاگردش زیر نظر است، خوب بالاتر از آنان ائمه و امام زمان علیه‌السلام چگونه احوالات ما دقیقاً در محضر مبارکشان است؟! حالا این بحث امامت یک بحث شیرینی است که ان‌شاءالله در موقع خودش از قرآن برسیم به بحث امامت، آنجا مفصلاً اثبات می‌کنند، از لحاظ علمی حتی ثابت شده که چگونه عالم قلب مبارک امام زمان علیه‌السلام کلاً حجت‌الله است و این چگونه مطلبی است، و اصلاً چگونه امکان دارد، و از بحث‌های بسیار مهم است. به هر حال عرضم در مورد رحمت بود.

جریان صدقه در زندگی اجتماعی و خانوادگی

اگر شخصی به قدر یک میلیون تومان احسان بدهد، بیار، ببر، جمعیت، هیاهو، این یک طرف؛ حالا یک لحظه فرض کنید نسبت به همسرش حالت رحمت پیدا کرده و ببیند ظرف‌های نشسته زیاد است و بچه هم اذیت می‌کند، یک حالت رحمتی در درونش حاکم شده و سرازیر می‌شود و در درونش موج می‌زند و ظرف‌ها را شسته و به همسرش کمک می‌کند، این صدقه است! این هم طرف دیگر. ای بسا این صدقه، در محضر خدا خیلی زود قبول می‌شود تا چندین میلیون در بین بقیه خرج کند که شاید تزویر هم داشت و این آقا هم صدقه را فقط همان می‌دانست. صدقه یک حالت درونی رحمت انسان است، رحمت الهی درباره دیگران! واقعاً اگر صدقه به این معنا باشد، خوب آنجاست که دیگر منتی هم نخواهد بود، حالا یادم باشد که یک روز هم من عوضش را در مورد فلانی انجام بدم، کسی داشت می‌مرد ما او را نصف شب بردیم دکتر و... همه این‌ها تمام می‌شود و می‌رود، به من سلام نداد، مرا نشناخت، از یاد برده است و فلان، همه این‌ها رفت پی کارش؛ صدقه یعنی فقط خدا والسلام! لذا این آیه خیلی عجیب است، اشاره می‌کند به این مطلب که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۱ قرآن با این صراحت می‌فرماید: که هرگز به برّ و نیکی نمی‌رسید تا اینکه انفاق کنید، «مِمَّا تُحِبُّونَ» از آنچه که در دلتان دوستش دارید! آنجا معلوم می‌شود که محبت به خلق الله، چقدر غلبه دارد تا محبتی که نفسش دوست دارد، بشکند و از آن بگذرد. اگر کسی اینگونه انفاق کند، «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» خداوند تعالی می‌بیند. وقتی خدای تعالی می‌بیند که تو اینجا چه می‌کنی حقیقت صدقه هم در اینجا حاصل خواهد شد.

پس به جای اینکه ما بیائیم در مشکلات خانوادگی فکر کنیم و با چشم و هم چشمی کردن، یک سری کارهای غلطی که روش‌های غلط جامعه هستند که شاید با تحریکات و سیاست‌های دشمنان، انسان‌های مسلمان را به یک سری مسائل فرعی در زندگی سرگرم می‌کند و ما را بیهوده به رقابت مجبور کند، درست برعکس عمل کنیم. اگر بخواهیم اختلافات خانوادگی حل شود، آمار بگیریم ببینیم که ریشه چقدر از اختلافات خانوادگی از این کارهای بیهوده شروع شده است، چیزهای بیخودی بوده و ما آمده‌ایم شاخ و برگ آن را می‌زنیم. در حالی که اگر بیاییم در خانواده، تربیت را از ریشه شروع کنیم که اصل صدقه و اصل رحمت و تراوش رحمت و معنای توحید باشد، آن موقع خانم متوجه می‌شود که همسرش رفته در بیرون کار کرده، خسته شده، زحمت کشیده، با افراد مختلفی گرفتاری کشیده و الآن این رحمت درونی را در خودش احساس خواهد کرد، روی این رحمت درونی خواهد آمد خانه را تمیز کند وسایل را آماده کند، شرایط استراحت و راحتی و دلگرمی همسرش را در خانه فراهم می‌کند و در خود احساس مشکل نمی‌کند و اگر زرننگ باشد، از این فوراً استفاده می‌کند و می‌گوید خدایا من این صدقه‌ام را، من این نیتم را در حق پدر و مادرم شریک می‌کنم، یک منتی می‌گذارد که عوضش را در بیاورد! ۵۰ نوع منت بگذارد مثلاً به این حالت که در خانه مردش را در محصه بیندازد، برای چه؟ مثلاً با فلان فامیل، فلان خواهرزاده، فلانی نشسته و تحت تأثیر قرار گرفته و می‌خواهد یک مقدمه چینی کرده و از شوهرش به فلان تفریحاتش برسد، اما این خانم وقتی تحت تربیت الهی این چینی قرار می‌گیرد و واقعاً دروناً یک رحمتی در وی ایجاد شود، رحمتی الهی! هر لحظه همچون خانم فاطمه زهرا سلام الله علیها شکر می‌کند که خدا یا الحمد لله

۱- «شما هرگز به خیر نمی‌رسید تا آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید و هر چه را انفاق کنید خدای تعالی به آن دانا است» (سوره آل عمران، آیه ۹۲)

که مسئولیت مرا در خانه قرار دادی، از بیرون با هزاران مشکل، هزاران مسئله زندگی، هزاران دربدری، هزاران شخصیت گشی، هزاران هزار از این‌ها آزادم و راحتم. من در خانه فقط امورات همسر را تأمین می‌کنم در حالی که همسر در بیرون مشکل ۵۰ نفر را می‌خواهد حل کند، در نتیجه یک نوع رحمتی در او تولید می‌شود و روحیه می‌گیرد. اصلاً مشکلات زندگی به کنار می‌روند و یک نوع احساس رحمتی در وجودش نسبت به همسرش پیدا می‌شود که بسیاری از مشکلات زندگی را حل می‌کند و در اینجا یک حالت صدقه ایجاد می‌شود و با جان و دل، خانه را تمیز می‌کند، کارها را انجام می‌دهد، به مسائل تربیت اولاد برسد و این‌ها را صدقه الهی ببیند. به طور کلی اگر در ریشه صدقه دقت کنیم، پایه اول آن به خشوع انسان در محضر خدا برمی‌گردد که آن هم با تربیت و معرفت خاص، حاصل می‌شود.

حقیقت «صوم» و توجه به روزه ذهن از افکار و تخیلات

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ»^۱ درباره «صوم»، روزه گرفتن، بزرگان بحث‌های مفصلی کرده‌اند و این بحثی که من می‌خواهم بکنم یک بحث خیلی وسیعی است فراتر از حد من. و بنده فقط فرمایش بزرگان را می‌خواهم نقل قول کنم. بعضی قسمت‌هایی که اینجا هستند حالا مقدمتاً به مطلبی اشاره کنم تا برای درک معنای عمیق «صوم» آمادگی حاصل شود. ملاحظه فرمائید یک سری مراحل است که انسان خودش هم حس می‌کند در این روزه گرفتن چگونه مبارزه می‌کند، مثلاً در گرمای جگرسوز تابستان، دهان خشک شده با این وضع تشنگی در یخچال هم آب، شربت، یخ و همه نوع امکانات هست، اما در درون مملکت وجودیش می‌بیند که چگونه یک مبارزه عجیبی در میدان تاخت و تاز و جنگ صورت می‌گیرد، از آن طرف نفس می‌گوید که می‌خواهم بنوشم از این طرف عقل می‌گوید که خیر، مبارزه است و واقعاً هم موفق می‌شود.

در این حالت از درون، چیزی را اراده می‌کند و می‌خواهد و از خودش رد می‌کند، دفع می‌کند، اینکه از معده غذا می‌رود و حل می‌شود و غذا را می‌طلبند و آن را بر می‌گرداند و با شدت مبارزه می‌کند و احیاناً موفق هم می‌شود، تمام اعضای انسان هر کدام به نوبه خود، یک غذایی می‌طلبند، معده، خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را می‌طلبند، گوش، شنیدنی‌ها را می‌خواهد و غذایش آن است، چشم، دیدنی‌ها را می‌خواهد آن هم غذای چشم است، فکر انواع افکار و تخیلات را می‌خواهد، اتفاقاً برای فکر که از معده خیلی حساس تر است، خیلی هم سخت تر است. معده وقتی می‌گوید من آب سرد می‌خواهم، می‌گذارد می‌رود آن طرف سرش را می‌گذارد و به خواب می‌رود، بیچاره معده که خیلی راحت و به سادگی او را فریب داده تا غذایش را ندهد؛ اما خیالات اینگونه نیست، خیالات و فکر انسان، فوق‌العاده حساس و گرفتار کننده است، به این زودی‌ها دست بردار نیست و مثل معده، مثل چشم نیست که زود ببندد که تمام شود برود، همه جا مزاحمت خواهد بود. همه جا با تو خواهد بود، تو هر جور بخواهی که سر و ته آن را ببندی می‌بینی که از سیلان روح چیزی به وجود می‌آید و از درونش دنبال چیزی است و بیرون می‌زند، فوق‌العاده حساس است و لذا فوق‌العاده سخت است که آن را برگردانی و غذایش را ندهی، هیچ از تو اجازه نمی‌گیرد و اصلاً منتظر نیست که مثلاً تو بلند شوی با پاهایت راه بروی، با دستانت یخچال را باز کنی تا اینکه معده به چیزی برسد. معده تا زمانی که غذا به آن برسد، ۵۰ نوع کار باید انجام بشود

تا ما را به اینجا برساند، اما قوه خیال به این احتیاج ندارد که بلند شود از دست و پا استفاده کند یا بروی زیر لحاف و درب و پنجره را قفل کنی محکم و دست و پایش را ببندی و هر کاری کنی خیال فوری به خواسته و به غذایش می‌رسد، یک قدرت قوی می‌خواهد که به خیال از درونش یک چیزی بدهی که رد شود و دنبال کارش برود؛ آزمایش هم شده است. البته بزرگان و اساتید تربیتی هم البته دستورات خاصی دارند که حالا بنده اشاره‌ای می‌کنم، الحمدلله عزیزان در مجلس، اهل ادب و عاشق و علاقه مندند.

یک آزمایش خیلی ساده می‌کنیم. یکی از افراد که خیلی از قدرت و از چنین و چنان بودنش تعریف می‌کرد، این به گوش یکی از اساتید رسیده بود. آن استاد به او گفت تو به اندازه ۵ دقیقه بنشین و یک چیزی را در فکرت نگاهدار، مثلاً یک میکروفن را، مثلاً این تیر برق را، مثلاً این منبر را، یک چیزی را در ذهنت نگاهدار و فقط به آن متوجه باش و خیال و ذهنت را نگذار که چیزی داخل شود، هرچه که می‌خواهد به ذهنت بیاید، آن را برگردان بین چقدر قدرت و زور داری که آن‌ها را رد کنی و فقط این را در ذهنت نگه داری. او رفت و ۶-۵ روز مشغول شد و بعد آمد با صراحت اعتراف کرد که من حالا دیدم که خیلی ضعیف بودم، خودم را اینگونه نمی‌دانستم و اینگونه نمی‌شناختم. من حتی یک ثانیه هم نتوانستم اراده کنم، فقط آنچه که تصمیم گرفتم در ذهنم مثلاً این منبر بماند، آن بماند. غیر این به ذهن بگویم تو مال من نیستی، دیدم چقدر عاجز و بیچاره شده‌ام. همه این‌ها نیازمند غذا است، غذا می‌خواهد. فقط معده نیست که غذا می‌خواهد، این معده بیچاره اسمش بد درآمده است. در ماه رمضان می‌خواهند به ما تفهیم کنند که ای انسان، همانطور که تو می‌توانی غذای این معده را با شجاعت و شهامت، با آن وضع از درون هم نیرویی تولید می‌کنی و نمی‌گذاری که بیاید و واقعاً هم نمی‌آید، تمام اعضای وجودیت وقتی به اینجا رسید، می‌شود روزه! و قرآن می‌فرماید و خیلی اشاره عجیبی است و مقدمه‌ای بر این عرض بنده است. ان شاء الله به احترام قرآن و به احترام این مجالس و عزیزان امشب خداوند به ما توفیق دهد و این قدرت را بدهد که ما از این روزه بهره‌مند شویم و اینگونه روزه‌داری کنیم، از این آیه و مضمون آن بهره‌مند شویم.

روزه و رعایت حقیقت تقوا ملازمت با اهل صدق

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱، مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه و بزرگان، در اینجا «تقوا» را نه به این معناست که از خدا بترس، بلکه به این معناست که خدا را نگاهدار؛ پس غیرالله، هر چه است باطل کننده روزه ما است. یک روزه‌ای که فقط خدا را در وجودمان نگه داریم و غیر خدا هرچه که است، روزه ما را باطل می‌کند، آن روزه خاص خاصان است. این روزه‌هایی که فرموده‌اند ما بگیریم و می‌گیریم، همانند لقمه‌ای است که به دهان کودک گذاشته می‌شود که نیرو بگیرد و کم کم بزرگ شده، تا اینکه برود و رشد کند. این روزه که از معده شروع شده که آن را کنترل کن، تا کم کم این کنترل قوی شود، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» تا آن تقوا، تقوایی که فقط الله را نگاهدارد و از ورود هرچه که داخل کننده غیرالله در وجودمان است، جلوگیری کند و خودش غذای باطل و مسموم کننده است و این روزه را باطل می‌کند.

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید» (سوره توبه آیه ۱۱۹)

چند سال پیش در یکی از کتاب‌ها که از یکی از بزرگان بود خواندم، که یکی از بزرگان در مورد زندگی امام رضوان الله علیه صحبت می‌کرد که امام رضوان الله علیه همانطور که جمعیت به حضور ایشان می‌آمدند و ایشان دستشان را تکان می‌دادند، حالا، آن بزرگوار هم یادم رفته از کسانی بود اهل معرفت و بصیرت که می‌گویند: من مشاهده می‌کردم امام همین که دستش را تکان می‌داد، به این عبارت نزدیک بود که، برای الله، به سوی الله، این دست تکان می‌خورد و حرکت می‌کرد وقتی حرکت می‌کرد به سوی بالا، به سمت الله می‌رفت وقتی به پایین می‌آمد، به سوی الله به پایین می‌آمد، یعنی انسان با تمام وجود واقعاً به این معنا رسیده که چشمش غیر الله را نمی‌خواهد ببیند، حاضر نیست غیر الله را بشنود. حاضر نیست غیر الله چیزی در خیالاتش داخل شود، چیزی در ذهنش داخل شود، غیر از الله چیزی در قلبش خطور نماید، فقط خدا را نگه داشته است؛ «**اتَّقُوا اللَّهَ**»! می‌فرمایند که «فقط خدا را نگهدار»؛ انسان واقعاً اگر به یک چنین مقام تقوایی برسد بعد آن «**كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**»، که بحث صداقت در جلسات جلوتر اشاره کرده‌ایم، از اهل صداقت شوید، صداقت یک مرحله زلالی از حقیقت انسانی است. آب به هر رنگی می‌تواند درآید و با هر چیزی مخلوط می‌شود اما آن چیزی که وضو گرفتن با آن صحیح است، غسل صحیح است و آن چیزی که نجاست را پاک می‌کند آن همان آبی است که «زالال» است. این‌ها را به خاطر عبادت بیان فرموده‌اند، این‌ها فقط ظاهری نیست که بگوییم وضو را با آب زلال بگیر، آب مطلق است، مضاف نباشد، اینجا یک اسرار عجیب تربیتی است که بزرگان فرموده‌اند.

متوجه باشیم که این حقیقت انسانی هم چیزی شبیه این آب است. تا زلال نشده، تا مطلق نشده، تا از هر گونه رنگ و مزه و طعمی بریده نشده، انسان هنوز به مقام صداقت نرسیده است. خودش را فریب داده، به خاطر منافع شخصی خود، مردم را فریب داده و تزویر کرده است، منتهی به شکل‌های مختلف! و اهل معرفت شب هنگام بر می‌خیزند و هنگام خواندن مضامین دعاها گریه می‌کنند، ناله می‌کنند، این‌ها نمی‌خواهند خانقاه بازی در بیاورند. متأسفانه بعضی بیچاره‌ها مثل اینکه در زندگانی این‌ها هر نوع حساسیتی برداشته شده، همه چیز تمام شده و فقط به بحث معرفت، عرفان و صحبت از معرفت الهی، کلمه و بحث عرفان حساس شده‌اند و دانسته یا ندانسته زود می‌روند و در صوفیگری، درویشی، فلان و ... داخل می‌شود و یک چیزهایی هم از این طرف و آن طرف می‌شوند. کارش هم ۲۴ ساعته درب این‌ها را تخته کردن است. در حالی که همه این‌ها را در دعاها ایمان فرموده‌اند. عرفان به معنای حقیقی، اهل معرفت این مسائل را می‌فهمد و درک می‌کند و از خداوند هم می‌ترسد، از خودش هم می‌ترسد این برای چه کسی ضرر دارد؟ می‌خواهد خودش را پاک نگه دارد، کجای این گناه است؟! کجایش جرم است؟! پس چرا وقتی یک نفر هر ادایی در می‌آورد، هر جرمی می‌کند، هر نوع فساد، هر گونه حقه بازی می‌کند، آن می‌شود الهی! و کسی هم که بخواهد خودش را پاک نگه دارد، این آقا شد عارف، از او بترس، عجب! حرف‌های تأسف باری است، انسان باید هنگام صحبت کردن از روی حق و عالمانه صحبت کند، از روی حساب و معیار صحبت کند. هر چیزی را با هر چیزی قاطی نکند. بله، در جامعه اسکنااس قلبی هزار تومانی و ۵۰۰ تومانی هم است، این به آن معنا نیست که بگویند آقا کلاً این اسکنااس‌های هزار تومانی را کنار بگذارید! هیچ وقت اینکار نمی‌شود. بلکه می‌گویند آقا حواستان جمع باشد اگر در یک جایی ۵۰۰ تومانی قلبی دیدید، با ۵۰۰ تومانی حقیقی قاطی نکنید، حواست جمع باشد کلاه سرت نرود، این را می‌گویند. نمی‌گویند آقا در جیب هر چه هزار تومانی است، همه آن‌ها را بیرون بینداز، چرا؟ چون داخل آن اسکنااس قلبی پیدا شده است. یکی برای خودش دکان باز کرده، یکی مرتاض بازی می‌کند، یکی آمده برای خودش صوفی‌گری و درویش مسلکی می‌کند، برای خودش یک مدل

زندگی پیدا کرده است و این چه ربطی به حقایق بلند معرفتی و الهی دارد که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده است و دعاهایمان پر از آنها است. مایه تأسف است که از برخی اشخاص مشاهده می شود که از آنها انتظار نمی رود. خداوند ان شاء الله به احترام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق دهد ما از این روزه‌ها بهره مند شویم ولو به مقدار کم لذتش را درک کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.